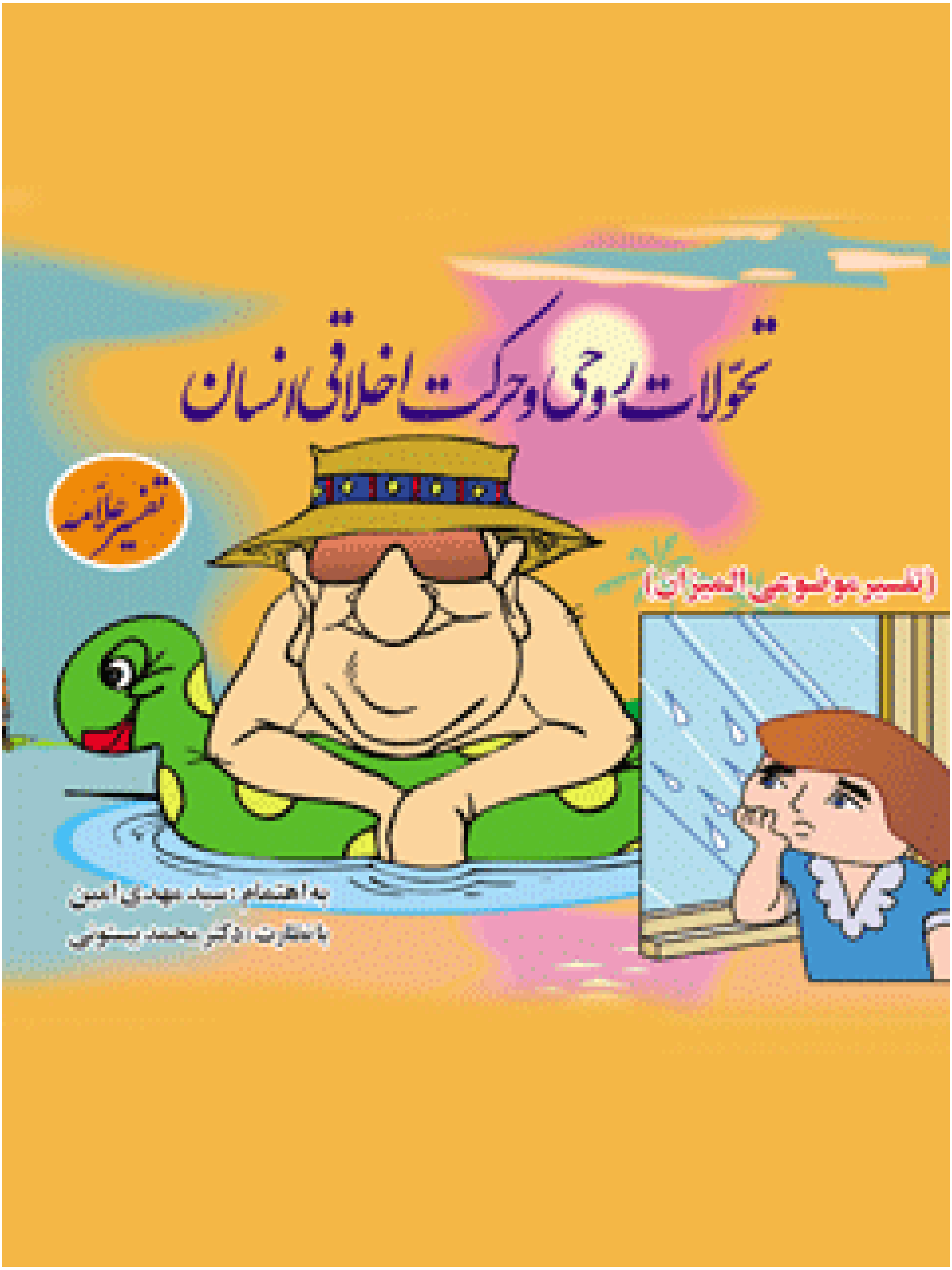


تحولات روحی و حرکت اخلاقی انسان
تفسیر علامه
(تفسیر موضوعی المیزان)
به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

تحولات روحی وحرکت اصلاحی انسان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تحولات روحی وحرکت اصلاحی انسان (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان (تفسیر موضوعی المیزان)/ به اهتمام سیدمهدی امین؛ با نظارت محمد بیستون.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۸۰ ص .۱۱×۱۷س‌م.

فروست : تفسیر علامه ج.] ۱۳.

شابک : ۴-۱۴۹-۲۲۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن "اثر سیدمحمدحسین طباطبائی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی‌التفسیرالقرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : تقوا -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : توکل (اسلام) -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : توبه (اسلام) -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : آرامش و آسایش -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷، -ناظر

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر علامه ج.] ۱۳.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۱۳.ج ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۸۶۹۵

فهـــرســت مطـالـب

موضـوع صفحـه

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الْائِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةِاللّهِ فِی‌الْاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الْاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الْاَوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الْاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الْاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۴)

متن تأئیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل‌تقدیر و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تائیدیه حضرت آیهٔالله مرتضی مقتدایی

(۵)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۶)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای

را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی،

(۸)

تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و

مقدمه ناشر (۹)

مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث

(۱۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۱)

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ
فی کِتابٍ مَکْنُونٍ
لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
این قرآنی است کریم
در کتابی مکنون
که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!
(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر (۱۲)

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

مقدمه مؤلف (۱۳)

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در

تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

(۱۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن

مقدمه مؤلف (۱۵)

پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهٔاللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۱۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

بخش اول :تحولات روحی انسان

فصل اول :تقوی

تقوی و تربیت نفس

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ... لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.»

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شد، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند، نوشته شده، تا پرهیزکار شوید.» (۱۸۳ / بقره)

تعالیم عالیه اسلام و قرآن چنین افاده می‌کند که ساحت قدس پروردگار منزه‌تر از این است که احتیاج به چیزی داشته باشد یا آزار و تأثری در حقش تصور شود، و بالاخره از هرگونه عیب و نقص و نیاز و حاجتی مبری است، پس عبادات هر اثری را داشته باشد

تنها متوجه بنده خواهد شد نه خدا.

(۱۹)

گناهان نیز چنین است. قرآن می‌فرماید: «اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَ اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَها ـ اگر نیکی کردید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید باز به خود بدی کرده‌اید.» پس آثار اطاعت و معصیت عاید خود انسان می‌شود که کاری جز نیاز و تهی دستی ندارد.

قرآن کریم در مورد روزه می‌فرماید: «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ». یعنی تشریع این حکم برای این است که شما پرهیزکار شوید نه این‌که پروردگار به روزه گرفتن شما نیازمند باشد.

اما این‌که از روزه امید یافتن تقوی می‌توان داشت جای شک نیست، چه هر انسانی این مطلب را از فطرت خود می‌یابد که اگر کسی بخواهد با عالم طهارت و قدس ارتباط پیدا کند و به مرتبه کمال و روحانیت برسد و درجات ارتقاء معنوی را به‌پیماید اول چیزی که بر او لازم است این است که از بی بندوباری و شهوترانی بپرهیزد و جلو نفس سرکش را گرفته و نگذارد در زمین طبع و طبیعت افسار گسیخته بهر سو که می‌خواهد

(۲۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

برود و در هرجا که می‌خواهد بماند و از دلبستگی و فرورفتن در مظاهر حیات مادی خود را منزه کن و خلاصه از هرچیز که او را از خدا بازمی‌دارد دوری گزینند.

این تقوی از راه خودداری از شهوات و دوری از هواهای نفسانی دست می‌دهد، و آن‌چه با حال عموم مردم مناسب است این است که در امور مورد نیاز همگان مانند خوردن و آشامیدن و تمایل جنسی از شهوت‌های مشروع هم خودداری کنند تا به واسطه این تمرین، اراده آن‌ها تقویت شده و بتوانند از شهوت‌های نامشروع نیز خودداری نمایند و به سوی پروردگار تقرب بجویند زیرا کسی که در امور مشروع و مباح دعوت خدا را اجابت کرد در امور غیرمشروع و حرام بهتر اطاعت و فرمانبرداری می‌کند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳، ص: ۹.

تقوی و تربیت نفس (۲۱)

حقیقت تقوا

«ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللّهِ فَاِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»

«(این‌گونه است مناسک حج) و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌ها است.» (۳۲ / حج)

حقیقت تقوا، و احتراز از غضب الهی، و تورع از محارم او، امری است معنوی، که قائم است به دل‌ها.

منظور از قلب و دل، نفوس است. پس تقوا قائم به اعمال که عبارت است از حرکات بدنی، نیست. چون حرکات در اطاعت و معصیت مشترک است. مثلاً دست زدن و

(۲۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

لمس‌کردن بدن جنس مخالف، در نکاح و زنا یکی است. یا بی جان کردن انسان در جنایت و در قصاص یکی است و یا نماز برای خدا و برای ریا و امثال این‌ها از نظر اسکلت ظاهری یکی است.

پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است، به خاطر همان امر معنوی درونی و تقوای قلبی است، نه خود عمل، و نه عناوینی که از افعال انتزاع می‌شود مانند احسان و اطاعت و غیره. (۱)

اساس سه گانه تقوای دینی

«... فِی الْاٰخِرَةِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوةُ الدُّنْیا اِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ»

«بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرومی‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی ،

۱- المیـــــــــزان، ج: ۲۸، ص: ۲۴۸.

سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت ، یا عذاب‌شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست.» (۲۰ / حدید)

ـ در دنیای دیگر عذابی سخت هست با مغفرت و خشنودی خدا، و زندگی این دنیا بجز کالائی فریبنده نیست.

تقوای دینی به یکی از سه امر دست می‌دهد و به عبارت دیگر خدای تعالی به یکی از سه وجه عبادت می‌شود:

ترس ـ امید ـ عشق

شخص با ایمان باید به حقیقت دنیا توجه داشته باشد و بداند که دنیا مانند سراب است که تشنه وقتی نزدیک‌تر شود چیزی نمی‌بیند، بنابراین، باید هدف خود را دنیا قرار ندهد و بداند که در ورای این دنیا جهان دیگری است که در آن‌جا به نتیجه اعمال خود می‌رسد. حال یا آن نتیجه، عذابی است شدید در برابر کارهای زشت او، و یا مغفرتی

است از خدا در قبال کارهای نیک او.

پس باید از آن عذاب بترسد و به آن مغفرت امید داشته باشد. ولی اگر عالی‌تر از این فکر کند هدف خود را خوشنودی خدا قرار می‌دهد نه به خاطر نجات از عذاب و رسیدن به ثواب، عمل کند.

ضمانت اجرائی ناشی از ترس

بعضی از مردم که اتفاقا اکثریت را هم دارا هستند مسأله ترس از عذاب بر دل‌هایشان چیره گشته و از انحراف و گناه و عصیان بازشان می‌دارد. هرچه بیشتر به تهدید و وعیدهای الهی برمی‌خورند بیشتر می‌ترسند و در نتیجه به عبادت و اطاعت می‌پردازند.

ضمانت اجرائی ناشی از امید

بعضی دیگر از مردم امید و طمع‌شان غلبه دارد و هرچه به وعده‌های الهی و ثواب‌ها

و درجاتی که خداوند نوید داده برمی‌خورند امیدشان بیشتر شده و به خاطر رسیدن به نعمت‌ها و کرامت‌ها و حسن عاقبتی که خداوند به مردم باایمان و عمل صالح وعده داده بیشتر به تقوی و التزام اعمال صالح می‌پردازند، باشد که بدین‌وسیله به مغفرت و بهشت خدائی نایل شوند.

ضمانت اجرائی ناشی از شناخت واقعی خدا

دسته سوم طبقه علمای باللّه هستند. هدفشان عالی‌تر از دو طبقه قبلی است. اینان خدا را نه از ترس عبادت می‌کنند و نه از طمع به ثواب، بلکه او را عبادت می‌کنند برای این‌که سزاوار عبادت است. فهمیده‌اند که خداوند، پروردگار و مالک خود ایشان و اراده و رضای ایشان و مالک هر چیزی غیر ایشان است. اوست که به تنهائی تمامی امور را تدبیر می‌کند.

خدا را این‌چنین شناختند و خود را هم فقط بنده دیدند. از آن‌چه که می‌کند و آن‌چه

که نمی کندجز وجه‌خدا و توجه‌او چیزی دیگر در نظر نداشتند و طمع‌نمی‌دارد. نه التفاتی به عذاب دارد تا از ترس آن به وظیفه خود قیام کنـد، و نه توجهی به ثواب دارد تا امیـدوار شود ـ گو این که از عـذاب خدا ترسـنده و به ثواب او امیدوار است، ولکن محرکش برای عبادت و اطاعت خوف و رجاءنیست.

ایـن طریقــه، طریقه محبـت است که قلب را از هر تعلقی جز تعلـق خـدا پـاك می کنـد. قلب را منحصـرا متعلـق به خـدا و هرچه که منسوب به خداســت، از دیــن و آورنــده دین و ولــیّ در دین و هرچه برگشـتش به خــدا باشـد می‌ســازد، زیرا محبت به هر چیز محبـت بـه آثـار آن نیـز هسـت. (۱)

۱- المیــــــزان، ج: ۲۱، ص: ۲۵۳.

اساس سه‌گانه تقوای دینی (۲۷)

تقوی و توبه

«...وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ»

«...تقوای الهـی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (۱۲ / حجرات)

در آیه فـوق اگر مراد از «تقوا» اجتناب از گناهانی باشـد که قبلًا مرتکب شـده بودند، و بعد از نـزول این دسـتور از آن توبــه کنند، آن وقــت معنای «اِنَّ اللّـهَ تَوّابٌ رَحیمٌ» این می‌شــود که خــدا بسیــار پذیـرای توبــه اســت، و نسبــت به بندگــان تائــب که به وی پناهنــده می‌شونــد مهــربــان اسـت.

اما اگر مراد به «تقوی» اجتناب از مطلق گناهان باشد هرچند که تاکنون مرتکب آن نشده باشند، آن وقت مراد به جمله «اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ» این می‌شود که خـدا بسیار به بنـدگان بـاتقوایش مراجعه نموده و درصـدد هـدایت بیشتر آنـان برمی‌آیـد و هر لحظه با فراهم کردن اسباب، آنان را از این که در مهلکه‌های شقاوت قرار گیرند، حفظ می کند، و نسبت به ایشان مهربان است.

(۲۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

خـدا دو جـور تـوبه دارد ـ یـک تـوبه خـدا قبـل از توبه بنـده است، و آن به این است که به بنـده‌خود رجوع‌نموده و اورا موفق‌به‌توبه می‌نمایـد: «ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا»(۱۱۸/توبه) و یک توبه دیگرش بعـد از توبه بنـده است، یعنی وقتی بنـده‌اش توبه کرد، دوباره به او رجوع می کنـد، تا او را بیامرزد و توبه‌اش را بپـذیرد «فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِه وَ اَصْلَحَ فَاِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ ـ پس هرکس بعد از ظلم و گناهش توبه کند و خود را اصلاح نماید خدا هم به او برمی گردد، و توبه‌اش را می‌پذیرد.» (۳۹ / مائده) (۱)

۱- المیزان، ج:۳۶، ص: ۲۰۱.

تقوی و توبه (۲۹)

میزان تقوی، و میزان توان انسان

«فَاتَّقُوااللّهَ مَااسْتَطَعْتُمْ...»

«بنابراین تا آنجا که در توان داریـد ، تقوای الهی را پیشه کنید...» (۱۶ / تغابن)

ـ بــه مقــدار استطــاعتتــان از خــدا بتــرسیــد، و ذرّه‌ای از آن مقــدار را از تقــوی و تـرس خــدا کوتـاه نیائیـد.

ایــن آیه همان مطلبــی را می‌رسانـد که آیــه شـریفه: «...اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ...» (۱۰۲ / آل‌عمران) در مقـام افاده آن است، نه این که بخواهد بفرماید هرچه توانستید رعایت تقوی را بکنید و هر مقدار که نتوانستید تقوی را رها کنید.

میـان آیه موردبحث بـا آیه فوق الـذکر هیـچ منافـاتی نیست، اختلافی که بین آن دو وجــود دارد چیــزی نظیر اختــلاف به مقـدار و

کیفیـت اسـت.

در جمله اولی دستور می‌دهد تقوای شـما همه مواردی را که در سعه و قدرت شماسـت فرابگیرد. و در آیه دومـی دستور می‌دهد تقوای شما در همه موارد متصف

بـه حقیقت باشـد، و تقـوای صـوری و ظاهـری نباشـد.

اولـی راجع به کمیّت و مقدار تقواسـت. دومی مربـوط به کیفیـت آن اسـت. (۱)

«وَ قیلَ لِلَّذینَ اتَّقَوْا ماذا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً...»

«و هنگامی که به پرهیزکاران گفته می‌شـود پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می گفتنـد : خیـر (و سعـادت)...» (۳۰ / نحل)

پاداش متقین در دنیا، در لحظه مرگ و در آخرت

«وَ قیلَ لِلَّذینَ اتَّقَوْا ماذا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً...»

«و هنگامی که به پرهیزکاران گفته می‌شود پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می گفتنـد : خیـر (و سعـادت)...» (۳۰ / نحل)

ـ به متقین از مردم باایمان گفته می‌شود: خدا پروردگارتان چه نازل کرده؟ و آن‌چه

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۲۶۴.

نـازل کـرده بـود چگـونـه بـود؟

گفتند: خیر بود.

زیرا مردمی را که احسان می کنند در این دنیا پاداشی نیک است، و در آخرت پاداش بهتـری اسـت.

آن گاه در آخـرت آنان را می‌ستایـد تا کلام را تأکیـد کرده باشـد و می‌فرمایـد:

ـ و چـه نیـک اسـت خـانـه متقیـن.

آن گـاه تـوضیـح مجـدد مـی‌دهـد کـه:

ـ خانه ایشـان جنـات عـدنی است که در آن درمی‌آینـد، از دامنه آن نهرهـا روان است، و در آن‌جا هرچـه را بخواهنـد در اختیـار دارند.

و خـدا ایـن‌چنیـن متقیـن را پـاداش مـی‌دهـد.

«اَلَّذینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبینَ...» (۳۲ / نحل)

معنـای طیب بودن متقیـن در حال توفـی و مـرگ، خلوص آنان از خبث ظلم است.

می‌فرمـایـد:

ـ متقین کسانی هستند که ملائکه آنان را قبض روح می کنند در حالی که از خبث ظلـم ـ شرک و معاصـی ـ عاریند. و به ایشـان می گوینـد: سلامٌ علیکم ـ که تأمین قولی آنان است.

به ایشان ـ به جنت درآئید، به پاداش آن‌چه می کردید. و به این سخن ایشان را به سـوی بهشت راهنمائی می کنند.

مردم باتقوا به خاطر احسانی که می کنند، و به دستورات قرآن عمل می‌نمایند، و مجتمع صالحی را تشکیل می‌دهند که حاکم در آن عدل و احسان و زندگی پاکیزه است، زندگی‌ای که براساس رشد و سعادت استوار است و در نتیجه خودشان هم از دنیای خوشـی

برخـــوردار می‌شونـــد.

و زندگی آخرت برای چنین مردمی از دنیایشان بهتر است و خوشی آن زوال‌ناپذیر است.(۱)

۱- المیـــــزان، ج: ۲۴، ص: ۸۳.

پاداش متقین در دنیا، در لحظه مرگ و در آخرت (۳۳)

(۳۴)

فصل دوم:توکّل

توکل، و چگونگی تسلیم انسان به اراده الهی

«اَللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

«خداوند کسی است که هیچ معبودی جُز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کننـــد.» (۱۳ / تغابـن)

«توکّل» بـه معنـای آن است که انسـان شـخص غیرخـودش را قـائم مقـام خـود کنـد، تـا او امـور انسـان را اداره نمایـد، و لازمه این وکیل گیری این است که اراده وکیل قائم مقام اراده موکل، و فعل او فعل این باشد.

(۳۵)

این به‌وجهی با معنای اطاعت منطبق می‌شود چون مطیع هم اراده و عمل خود را تابع اراده و عمل مطاع می‌داند.

اطاعت بنـده از پروردگار خود این است که اراده خود را تابع اراده پروردگارش کنـد، و عملی هم که می‌کنـد همین جنبه را داشـته باشـد، و به عبارتی دیگر بنـده اراده خود را و آن‌چـه را که متعلق اراده اوســت همه را فـدای اراده و عمــل پروردگارش نموده، و چنیـــن ایثاری در راه او بکنـد.

پس اطـاعت خـدای تعـالی در آن‌چـه برای بنـدگانش تشـریع کرده، و در متعلقـات آن، خـود نـوعی توکـل بر خداســت، و چـون اطاعــت خـدا برای هر خداشـناس و مؤمن به خـدا واجـب است، پس توکـل بر او نیز بر مؤمنیــن لازم است، و مؤمنیــن بایـد بر او توکل کنند، و هم اطاعــت او را گردن نهنــد، و اما کسی که او را نمی‌شناسد، و به او ایمـان ندارد، اطاعت هم ندارد.

(۳۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

از آن‌چه گذشــت روشن شد که ایمــان و عمل صالـح نوعی از توکل بر خداست. (۱)

توکل، و کفالت الهی

«...وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَـی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُـهُ...»

«...و هر کس بر خداونــد توکّل کنــد، کفایــت امرش را می‌کنـد...» (۳ / طلاق)

ـ کسی که بر خدا توکّل کند خدا همه کاره‌اش می‌شود که خدا به کار خود می‌رسد و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

کسـی‌که بر خدا توکّل‌کند، از نفس و هواهای‌آن و فرمان‌هائی که می‌دهد خود را کنار بکشد و اراده خدای سبحان را بر اراده خود مقـدم بدارد و عملی را که خدا از او می‌خواهد بر عملی که خودش دوست دارد ترجیح بدهد، و به عبارتی دیگر به دین خدا متدین شود، و به احکام او عمل کند.

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۲۶۰.

توکل، و کفالت الهی (۳۷)

ـ «فَهُـــوَ حَسْبُـــهُ»

چنین کسی خدا کافی و کفیل او خواهد بود، و آن وقت آن‌چه را که او آرزو کند، خدای تعالی هم همان را برایش می‌خواهد، البته آن‌چه را که او به مقتضای فطرتش مایه خوشـــی زندگی و سعادت خود تشخیص می‌دهد، نه آن‌چه را که واهمه کاذبش سعادت و خوشـــی می‌دانـــد.

به حکم «وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ...» (۳ / طلاق) از جائی که او احتمالش را هم ندهد رزق مادی و معنوی‌اش را فراهم می‌کند. رزق مادی‌اش را بدون پیش بینی خود او می‌رساند، برای این‌که او قبل از رسیدن به چنین توکلی رزق خود را حاصل دسترنج خود و اثر اسباب‌های ظاهری می‌دانست، همان اسبابی که دل به آن بسته بود، و از آن اسباب هم که بسیار زیادند جز به اندکی اطلاع نداشت، لکن خدای سبحان از همه

(۳۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

اسباب‌ها خبر دارد و اوست که اسباب و مسببات را پشت سرهم می‌چیند، هرطور که بخواهد نظام می‌بخشد، و به هریک از آن اسباب بخواهد اجازه تأثیر می‌دهد تأثیری که خود بنده چنان تأثیری برایآن سراغ نداشته است.

از لحاظ رزق معنوی ـ که رزق واقعی همانست، چون مایه حیات جان آدمی است و رزقـی است فناناپـذیـر ـ آن را نیز بـدون پیش بینی خود او می‌رساند، دلیلش این است که انسان نه از چنین رزقـی آگهی دارد، و نه می‌دانـد که از چه راهـی بوی می‌رسـد.

خدای سبحان که ولی و عهده‌دار سرپرستی بنده متوکل خویش است، و او را از پرتگاه هلاکت بیرون می‌کشد و از طریقی که خود او پیش‌بینی آن را نمی‌کند، روزی می‌دهد. البته وقتی بنده بر خدا توکل کرده و همه امور خود را به او واگذار می‌کند، هیچ‌چیز از کمال و از نعمت‌هائی را که قدرت بدست آوردن آن را در خود می‌بیند از دست نمی‌دهد و آن‌چه را که امیدوار بود به وسیله سعی و کوشش خود به دست آورد

توکل، و کفالت الهی (۳۹)

همـان را خـدای تعالی برایش فراهـم می‌کند، برای این‌که او به وی توکل کرده و خدا همه کاره او می‌شود، و هیچ سبب ظاهـری این‌طور نیست، برای این‌که هر سببی را که در نظر بگیری یکبار کـارگر می‌افتـد و بـار دیگـر نمی‌افتـد، ولی خـدای تعالی این‌طور نیست او به کار خود می‌رسد «...اِنَّ اللّهَ بالِـغُ اَمْرِهِ...» (۳ / طلاق) و تمامی امور در حیطه قدرت خدای‌تعالی است.

ـ «...قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا» (۳ / طلاق).

حـدود و انـدازه هر موجـودی را خدای تعالـی معین می‌کند. بنده متوکل نیز از تحـت قدرت خـدای خـارج نیست، پس اندازه‌ها و حـدود او نیـز بدست خداسـت. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۲۷۶.

(۴۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

توکل، و انحصار آن به خدا

«...فَـاللّـهُ خَیْـرٌ حافِظـا وَ هُـوَ اَرْحَـمُ الرّاحِمیـــنَ»

«خداوندبهترین حافظ و اَرْحَمُ‌الرّاحِمین‌است.» (۶۴/یوسف)

ـ حفاظت کردن خـدا بهتر است، و او از همه رحیمان رحیم‌تر است.

یعقوب علیه‌السلام با آیه فوق پسرانش می‌فهماند که وقتی اطمینان به آن‌ها در خصوص پسرش لغو بیهوده است، و هیچ لغو و بیهوده است، و هیـچ اثر و خاصیتی نـدارد، پس بهترین اطمینان و اتکال، تنها آن اطمینان و توکلی است که به خدای سبحان و به حفظ او

باشـد. و خلاصه وقتی امر مردد باشـد میان توکل به خـدا و تفویض به او، و میان اطمینان و اعتماد به غیـر او، وثوق به خدای تعالـی بهتر و بلکه متعین است.

غیر خدای تعالی چه بسا در امری مورداطمینان قرار بگیرد، و یا در امانتی امین پنداشـته شود، ولی او کمترین رحمی به صاحب پندار نکرده و امانتش را ضایع کند، به

توکل، و انحصار آن به خدا (۴۱)

خلاف خدای سبحان که او ارحم الراحمین است، و در جائی که باید رحم کند از رحمتش دریـغ نمی‌ورزد. او عاجـز و ضعیف را که امر خـود تفویض به او نمـوده و بر او توکـل جسته ترحـم می کنـد، و کسـی کـه بـر خدا توکل کند خـدا او را بس است. مقصود یعقوب علیه‌السلام از اعتماد به خدا به این معنا بوده که لزوم اختیار اطمینان و اعتماد به خدا، بر اعتماد به غیر او از این جهت است که خـدای تعـالی متصف به صـفات کریمه‌ای است که به خـاطر وجود آن‌هـا یقین و اطمینان حاصل می‌شود که چنین خـدائی بنـدگان متوکـل را فریب نمی‌دهـد، و کسـانی را که امـور خود را تفویض به او کرده‌انـد خـدعه نمی کنـد، چه او رئوف به بنـدگان خویش، و غفور و ودود و کریم و حکیم و علیم، و به‌عبارت جامع‌تر ارحم الراحمین است. (۱)

۱- المیـــــــــزان، ج: ۲۲، ص: ۵۶.

(۴۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

درجات مختلف توکل

«...وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»

«...و هر کس بر خداونـد توکل کنـد، کفایـت امـرش را می کنـــد،» (۳ / طلاق)

خدای سبحان که ولی و عهده‌دار سرپرستی بنده متوکل خویش است، او را از پرتگاه هلاکت بیرون می کشد، و از طریقی که خود او پیش‌بینی آن را نمی کنـد، روزی می‌دهـد، و چنین بنـده‌ای به خاطر این‌که به خـدای تعالی توکل کرده، و همه امور خود را به او واگـذار نموده، هیـچ چیز از کمـال و از نعمت‌هائی را قـدرت به دست آوردن آن را در خود می‌بینـد از دست نمی‌دهـد، خلاصـه آن‌چـه را که امیـدوار بـود به وسیله

درجات مختلف توکل (۴۳)

سعی و کوشش خود به دسـت آورد همان را خـدای تعالـی برایش فراهم می کند، برای این‌که او به وی توکل کرد، و کسی که بر خدا توکل کنـد، خدا همه کاره او می‌شود، و هیچ سبـب از اسباب ظاهـری این‌طـور نیست.

چنین مقـامی تنها نصیب صالحین از اولیاء این امت می‌شود، و اما افراد پائین‌تر یعنی افراد متوسط از اهل تقوی که درجات پائین‌تری از حیث معرفت و عمل دارند، از موهبت ولایت خدایی هم آن مقداری برخوردارند که با اخلاص ایمان و اعمال صالحشان مطابقت دارد، و چنان نیست که هیچ بهره‌ای از این موهبت نداشته باشند. چگونه محروم باشند با این‌که خدای عزوجلّ فرموده:

«وَاللّهُ وَلِیُ‌الْمُؤْمِنیـنَ» (۶۸ / آل عمران)، «وَاللّهُ وَلِیُ‌الْمُتَّقینَ» (۱۹ / جاثیه).

همین‌که به دین حق متدین هستند، و این سـنت حیات را پذیرفته، ورود و خروجشان در امور ناشی از اراده خدای تعالی است، خود تقوی اللّه و توکـل بر اوست، برای این‌که این‌گونه افراد مؤمن و متقی اراده خـدای تعالی را در جای اراده خودشان قرار داده‌انـد، در نتیجه به همان مقدار از سعادت زندگی برخوردار می‌شوند، و خدای تعالی برایشان از هر ناملایمی مخرجی قرار می‌دهد، و از جائی که خود آنان به فکرشان نرسد

(۴۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

روزی‌شان می‌دهد، و پروردگارشان کافی ایشان است، و او به کار خود می‌رسد، و اراده خود را به کرسی می‌نشاند، و چگونه چنین نباشد با این‌که اوست که برای هر چیزی قدری و مقدری معین کرده است.

و این مؤمنین از محرومیت از سعادت هم آن مقدار سهم دارند که شرك در ایمان و عملشان رخنه کرده باشد، و رخنه هم می‌کند، چون غیر از صالحان از اولیاءاللّه آن‌ها که از رتبه پائین‌ترند از شرك خالی نیستند.

پس مؤمن به هیچ درجه از درجات ولایت اللّه بالا نمی‌رود، مگر با توبه از شرك خفی که هر مرحله از آن پائین‌تر از درجه ولایت آن مرحله است.

(آیه موردبحث از آیات برجسته قرآن است.) (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۲۷۸.

درجات مختلف توکل (۴۵)

ایمان و تسلیم مقدمه توکل

«وَ قالَ مُوسی یا قَوْمِ اِنْ کُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوآا اِنْ کُنْتُمْ مُسْلِمینَ»

«موسی گفت : ای قوم من ، اگر شما ایمان به خدا آورده‌اید، بر او توکل کنید ، اگر تسلیم فرمان او هستید.»(۸۴ / یونس)

ـ ای قوم! اگر شما ایمان به خدا آورده‌اید (که ایمان آورده‌اید) و اگر در برابر او تسلیم هستید (که باید چنین باشید) پس بر خدا توکل کنید.

ایمان به خدا این فایده را برای مؤمن دارد که او را ولو به‌طور اجمال به مقام پروردگار خویش آشنا می‌کند و مؤمن می‌داند که خدا سببی است فوق همه اسباب، و

(۴۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

همه اسباب به او منتهی می‌شود و تنها اوست که سررشته دارد و مدبر همه چیز است.

ایمان، با این حقایقی که به مؤمن می‌آموزد او را فرامی‌خواند که کار خود را تسلیم خدا کند و از اعتماد بر ظاهر اسباب که می‌توان آن‌ها را به عنوان سبب به کار انداخت اجتناب ورزد که چنین اعتمادی ناشی از جهل است.

لازمه این حالت این است که شخص همه کارش را به خدا ارجاع کند و بر او توکل نماید.

در این آیه موسی علیه‌السلام مردم را امر کرده است که بر خدا توکل کنند ولی امر را ابتدا مشروط به ایمان کرده و آن‌گاه کلام را با شرط دیگری که اسلام است به پایان برده است.

آیه دو شرط را جدای از هم ذکر کرده و شاید علت این‌که هر دو شرط را با هم ذکر نکرده این است که دو شرط برحسب حالی که آن موقع مردم داشته‌اند، با هم فرق داشته، زیرا ایمان مردم واقعیت داشت و محرز بود ولی اسلام، یکی از شرایط کمال ایمان است و به هیچ وجه لازم و ضروری نیست که هر مؤمنی مسلمان باشد، بلکه

ایمان و تسلیم مقدمه توکل (۴۷)

آن‌چه بهتر است این است که مؤمن، ایمان خود را با اسلام تکمیل کند. (۱)

تفویض، توکل، و تسلیم (مراحل سه‌گانه عبودیت)

«... فَسَتَذْکُرُونَ ما اَقُولُ لَکُمْ وَ اُفَوِّضُ اَمْری اِلَی اللّهِ اِنَّ اللّهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ»

«و بـه زودی آن چـه را می گـویـم به خـاطـر خواهید آورد ، من کار خود را به

۱- المیزان، ج: ۱۹، ص: ۱۸۵.

(۴۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

خداوند یکتـا واگـذار مـی کنـم که او نسبت به بندگانش بیناست.» (۴۴ / مؤمن)

ـ و مـن امـر خـــود را بـه خـدا تفــویـض می کنـــم...

تفویض امر به خدا، برگرداندن و واگذاری امر است به او، در نتیجه تفویض با توکل و تسلیم قریب المعنا می‌شود، چیزی که هست اعتبارها مختلف است.

اگر آن را تفویض می گوینـد، به این اعتبار است که بنـده خدا آن‌چه را که به ظاهر منسوب به خودش است، به خدا برمی گرداند، و حال عبـد در چنین وضعی حال کسـی است که برکنار باشـد و هیـچ امری راجع به او نباشـد، و اگر توکلش می‌خوانند به این اعتبار است، که بنـده خدا پروردگار خود را وکیل خود می گیرد، تا هر تصـرفی را که خواست در امور او بکند، و اگر تسلیمش می‌نامند، به این اعتبار است که بنده خدا رام و منقاد محض است، در برابر هر اراده‌ای که خدای سبحان درباره‌اش بکند، و هرکاری که از او بخواهد، بدون این‌که هیچ امری را به خود نسبت دهد، اطاعت می کند، پس تفویض و توکل و تسلیم مقامات سه‌گانه‌ای هستند، از مراحل عبودیت، از همه پائین‌تر و سطحی‌تر توکل است و ازآن باریک‌تر و بالاتر تفویض، و از آن‌هم دقیق‌تر و مهم‌تر تسلیم است. (۱)

۱- المیـــــــزان، ج: ۳۴، ص: ۲۱۲.

تفویض، توکل و تسلیم (مراحل سه‌گانه عبودیت) (۴۹)

مقام اتکال مؤمن به خدا

«اِذْ هَمَّتْ طآئِفَتانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلا...»

«(و بـه یـادآور) زمانـی را که دو طایفـه از شمـا تصمیم گرفتنـد سستـی نشـان دهند...» (۱۲۲ / آل‌عمـران)

ـ و آن دو دسته در اثر ترس به فکر آن افتادند که سستی از خود نشان دهند با این‌که خدا یار آن‌هاست، و سزاوار نیست که شخص مؤمن با آن‌که می‌داند خدا یار و یاور اوست ترسیده و ضعف و زبونی به خود راه دهد. و این وظیفه مؤمنین است که امر خود را به خدا واگذار نموده و به او توکّل کنند. و کسی که به خدا توکّل کرد خدا هم نگهدار او

(۵۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

خواهد بود.

«وَ لَقَـــدْ نَصَـرَكُـمُ اللّـهُ بِبَـدْرٍ وَ اَنْتُــمْ اَذِلَّــــةٌ...» (۱۲۳ / آل‌عمران)

خداوند این آیه را به عنوان شاهد و نمونه ذکر فرموده تا عتاب و سرزنش خود را نسبت به مؤمنین با نشان دادن موردی که آن‌ها را در عین ضعف و زبونی یـاری کرده است تشدیـد نمایـد. مقصود آیه چنین است: «سزاوار نبود که از شما مظاهر ضعف و سستی نمودار شود و حال آن‌که خداوند شما را در جنگ بدر در عین این‌که ذلیل بودید یاری فرمود.»

خداوند در این آیه شریفه نصرتی را که در جنگ بدر نسبت به مؤمنین فرموده ذکر کرده و سپس آن را در مقابل ترس و ضعف کنونی‌شان قرار داده است. و بدیهی است که هرکس عزّت و عظمتی به‌دست آورد مولود مدد و یاری الهی است. بشر با صرف‌نظر از یـاری پروردگـار جز فقر و ذلت سرمایه دیگری نـدارد. بنـابراین مؤمنین هم بـا قطع نظر از عنایـات الهی مردمی ضعیف و ذلیل می‌باشند. عزّتی را که مؤمنین دارا می‌باشد در اثر مدد و یاری الهی است. (۱)

۱– المیزان، ج: ۷، ص: ۸.

رابطه توکل و سرنوشت

«قُلْ لَنْ یُصیبَنآ اِلّا ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَوْلینا وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

«بگو هیچ حادثه‌ای برای‌ما رخ نمی‌دهد مگر آن‌چه خداوند برای‌ما نوشته است، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خدا توکل می کنند.» (۵۱ / توبه)

حاصل این آیه این است که ـ ولایت و اختیار امور ما تنها و تنها به‌دست خداست. این انحصار از عبارت «هُوَ مَوْلینا» استفاده می‌شود. حقیقت ولایت تنها از آن خداست. خدای تعالی سرنوشت حتمی از خیر و شر برای همه تعیین نموده، و با این‌که می‌دانیم قبل از ما سرنوشت ما معلوم و معین

شده، چرا اوامر او را امتثال ننموده و در احیای امر او و جهاد در راه او سعی نکنیم.

حال خدای تعالی هم مشیت خود را اجرا می کند و ما را پیروز می گرداند و یا شکست می‌دهد به عالم ما مربوط نیست، زیرا وظیفه بنده، بندگی کردن و ترک تدبیر و امتثال امر مولاست، که خلاصه همه توکل است.

ـ «وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».

این جمله نشان می‌دهد چون ولایت و اختیار ما با خداست و ما به او ایمان داریم لازمه این ایمان این است که بر او توکل کرده و امر خود را به او واگذار کنیم بدون این‌که در دل، حسنه و موفقیت در جنگ را از مصیبت و شکست خوردن، ترجیح داده و آن را اختیار نمائیم.

بنابراین اگر خداوند حسنه را روزی ما کرد منتی بر ما نهاده، و اگر مصیبت را اختیار کرد مشیت و اختیارش بدان تعلق گرفته، و ملامت و سرزنشی بر ما نیست، و ما خود هیچ ناراحت و اندوهگین نمی‌شویم.

چگونه غیر این باشیم در حالی که خداوند فرموده:

ـ هیچ مصیبتی به زمین یا به نفوس شما نرسد مگر پیش از آن‌که خلقش کنیم

در نامه‌ای بوده... .

ـ هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر به اذن خدا، و کسی که به خدا ایمان آورد خدا دلش را هدایت می کند.

ـ ... این بدان جهت است که خدا صاحب اختیار کسانی است که ایمان آورده‌اند.

ـ «وَاللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ» (۶۸ / آل عمران)

ـ «فَاللّهُ هُوَ الْوَلِیُّ»

آیات فوق همه متضمن اصول این حقیقتند که، حقیقت ولایت از آن خدای سبحان است و احدی غیرخدا هیچگونه ولایت و اختیاری ندارد.

اگر انسان براستی به این حقیقت ایمان داشته و مقام پروردگار خود را بشناسد قهرا به پروردگار خود توکل می‌جوید، و حقیقت مشیت و اختیار را به او واگذار می کند، و دیگر به رسیدن به حسنه خوشحال و در برابر مصیبت اندوهناک نمی گردد. و

همچنین نسبت به آن‌چه که به دشمن انسان می‌رسد نباید خوشحال و بدحال گردد. این از نادانی و جهل به مقام پروردگار است زیرا دشمن هم از خود اختیاری ندارد. (۱)

مفهوم توکل در امور تکوینی و تشریعی

«...وَاتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

«... از خدا بپرهیزید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل (و تکیه) کنند.» (۱۱/مائده)

در این آیه که خداوند متعال به تقوی و توکل بر خدا امر نموده، منظور حقیقی نهی شدید از ترک تقوی و توکّل بر خداست.

منظور از توکل در این‌جا، هم در کارهای زندگی تکوین و هم در امور دینی، و یا تنها

۱- المیـــــــــزان، ج: ۱۸، ص: ۱۸۵.

مفهوم توکل در امور تکوینی و تشریعی (۵۵)

مربوط به امور دینی است، بدین معنی که خداوند مؤمنین را فرمان می‌دهد خدا و پیامبرش را در احکام دینی‌اش و تمام آن‌چه را که پیامبر آورده و شرح داده اطاعت نموده و کار دین و قوانین الهی را به خدایشان واگذار نموده و از دخالت‌های مستقلانه خود و تصرفات نابجا در قوانین دینی که خدا به ایشان سپرده است بپرهیزند، و چنان‌که فرمان می‌دهد که در سلسله علل و معلولات تکوینی، خدا را اطاعت کرده و به آن روش عمل نموده و هرچیزی را در زندگی از راهش بجویند.

البته اعتماد به این اسباب ظاهری نداشته و استقلال و «ربوبیت» بدان‌ها نداده و به انتظار نتایجی باشند که خداوند باتدبیر و مشیت خود اراده نموده و برایشان انتخاب می‌کند.

حکایتی که بدنبال فرمان فوق ذکر می‌فرماید که یهود و نصاری که به آن بلاهای الهی مبتلا شدند در اثر این بود که پیمان الهی را فراموش کردند و آن پیمان چیزی جز

(۵۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

پیمان تسلیم کامل برای خدا نبود.

لازمه‌اش این بود که از مخالفت پروردگار پرهیز نموده و در امور دینی خود بر او توکل کنند. بدین معنی که خدا را در این امور «وکیل» مطلق خود قرار دهند و آن‌چه را که برایشان اختیار نموده اختیار کنند و آن‌چه را او برایشان بد می‌داند بد بدانند.

لکن آن‌ها کلمات را از معانی خود منحرف ساختند و به معناهائی که منظور نبود تفسیر نمودند و در اثر این کار مقداری از دین خود را فراموش کردند. و این مقدار، قسمتی بود که با رفتن آن هر خیر و سعادتی از میان رفته و مابقی را که در دستشان بود نیز تباه گردانید. زیرا دین مجموعه‌ای از احکام و معارف مرتبطی است که با تباه‌شدن قسمتی، قسمت دیگر نیز فاسد می‌گردد ـ خصوصا در ارکان و اصول ـ مانند کسی که نماز بخواند نه به قصد قربت، انفاق کند نه برای رضایت خدا... .

از این‌جا فهمیده می‌شود که آیه فوق اهل ایمان را از مخالفت تقوی و ترک توکل بر

مفهوم توکل در امور تکوینی و تشریعی (۵۷)

خداوند برحذر می‌دارد. (۱)

توکل، و تأثیر اسباب‌های ظاهری

«... قالَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ»

«... گفت: خداوند نسبت به آن چه می گوییم ناظر و حافظ است.» (۶۶ / یوسف)

کلمه «وکیل» از وکالت است که به معنای تسلط بر امری است که بازگشت آن به غیر شخص وکیل است، ولی وکیل قائم به آن امر و مباشر در آن است. توکیل کردن دیگری هم به همین معناست که او را در کاری تسلط دهد تا او به جای خودش آن کار را انجام دهد.

۱- المیزان،ج:۱۰، ص: ۶۰.

(۵۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

و توکل به خدا به معنای اعتماد بر او و اطمینان به اوست در امری از امور، و توکیل خدای تعالی و توکل بر او و در امور به این عنایت نیست که او خالق و مالک و مدبر هر چیز است، بلکه به این عنایت است که خداوند اجازه داده است هر امری را به مصدرش و هر فعلی را به فاعلش نسبت دهند، و چنین نسبتی را به نحوی از تملیک ملک ایشان کرده و این مصادر در اثر و فعل اصالت و استقلال ندارند، و سبب مستقل تنها خدای سبحان است که بر هر سببی غالب و قاهر است.

بنابراین، رشد فکری آن است که وقتی انسان امری را اراده می‌کند و به منظور رسیدن به آن متوسل به اسباب عادی که در دسترس اوست می‌شود، ولی در عین حال چنین معتقد باشد که تنها سببی که مستقل بر تدبیر بر امور است خدای سبحان است، و استقلال و اصالت را از خودش و از اسبابی که در طریق رسیدن به آن امر به کار بسته، نفی نموده و بر خدا توکل و اعتماد کند.

توکل، و تأثیر اسباب‌های ظاهری (۵۹)

معنای توکل این نیست که انسان نسبت امور را به خودش و به اسباب قطع یا انکار کند، بلکه معنایش این است که خود را و اسباب را مستقل در تأثیر ندانسته و معتقد باشد که استقلال و اصالت منحصرا از آن خدای سبحان است، و در عین حال سببیت غیرمستقل را برای خود و برای اسباب قائل باشد.

لذا می‌بینیم یعقوب علیه‌السلام در عین توکلش به خدا اسباب را لغو و مهمل ندانسته به اسباب عادی تمسک می‌جوید. خدای سبحان بر هرچیز وکیل است از جهت اموری که نسبتی با آن چیز دارند، همچنان‌که او ولی هرچیز است‌ازجهت استقلال‌اش به قیام بر امور منسوب به آن چیز، و خود آن امور عاجزند از قیام به امور خود، با حول و قوه خود، و نیز او ربّ هرچیز است

(۶۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

از جهت این‌که مالک و مدبر آن است. (۱)

ولایت و توکل

«قُلْ لَنْ یُصیبَنآ اِلّا ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَوْلینا وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

«بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آن‌چه خداوند برای ما نوشته است، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خدا توکل می‌کنند.» (۵۱ / توبه)

ـ بگو به ما جز آن‌چه که خدا برایمان مقرر کرده نمی‌رسد که او مولای ماست و مؤمنان باید به‌خدا توکل کنند.

از جمله «هُوَ مَوْلینا» استفاده می‌شود که ولایت و اختیار امور ما تنها و تنها به دست خداست، نه به دست خود ما و نه به دست اسباب‌های ظاهری.

۱- المیـــــــــزان، ج: ۲۲، ص: ۶۰.

ولایت و توکل (۶۱)

خدای تعالی سرنوشتی حتمی از خیر و شر برای همه تعیین نموده است. با علم به این امر چرا ما اوامر او را امتثال نکنیم و در احیای امر او و جهاد در راه او سعی نکنیم؟ حال خدای تعالی هم مشیت خود را اجرا می‌کند و ما را پیروز می‌گرداند یا شکست می‌دهد به

ما مربوط نیست، زیرا وظیفه بنده، بندگی و امتثال امر است، که خلاصه همه توکل است.
از همین‌جا معلوم می‌شود که جمله ـ «وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» به معنای آن است که ولایت و اختیار امر ما با خـداست، و ما به او ایمـان داریم، و لازمه این ایمان این است که بر او توکل کرده و امر خود را به او واگـذار کنیم بـدون این‌که در دل، موفقیت در جنگ را به شکست خوردن ترجیح داده و آن را اختیار کنیم. اگر خداوند حسنه را روزی ما کرد منتی بر ما نهاده، و اگر مصیبت را اختیار کرد مشیت و اختیارش بدان تعلق گرفته، و ملامت و سرزنشی بر ما نیست و ما هم ناراحت و اندوهگین نمی‌شویم. اگر
(۶۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
انسان به راستـی به این حقیقـت ایمان داشـته و مقام پروردگار خود را بشـناسد قهرا بر پروردگار خود توکل می‌جوید، و حقیقـت مشیت و اختیـار را به او واگـذار می‌کند، و دیگر به رسیـدن حسنه خوشحال و در برابر مصیبـت اندوهناك نمی‌گردد. و همچنین نسبت به آن‌چه که به دشمن انسان می‌رسد نباید خوشحال و بدحال گردد. زیرا دشمن هم اختیاری ندارد.
ایـن از جهـل بـه مقـام پروردگـار است که وقتـی دشـمـن انســان موفقیتی به‌دست آورد نـاراحـت شـود و یـا وقتـی او مبتلا ـ و گرفتـار شود خوشحـال شـود.(۱)
۱- المیزان، ج: ۱۸، ص: ۱۸۵.
ولایت و توکل (۶۳)

مفهوم ولایت، و اولیاء اللّه

«اَلا اِنَّ اَوْلِیآءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»
«آگـاه باشید اولیاء (و دوستـان) خدا نه ترسـی دارند و نه غمگیـن می‌شوند.» (۶۲ / یونس)
ـ هـان! که اولیـای خـــدا هیـچ خوف و حزنـی ندارنـــد.
خـدا در این آیه و دو آیه بعـدی از اولیـاء خود یـادآوری کرده، و آن را معرفی نموده و آثـار «ولاـیت» آنان و اختصاصـی که دارند توصیف کرده است.
اصل معنی ولایت این است واسطه‌ای که بین دو چیز حائل شده از بین برداشته
(۶۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
شود و چیز خارجی بین آن دو باقی نماند. بعدا این دو کلمه به طور استعاره برای دو چیزی که ـ به هر شکلی ـ به هم نزدیك باشند اطلاق شده است.
این نزدیکی اعم است از نزدیـك نسبی یـا مکـانی و یـا نزدیکی از نظر منزلت یـا بر اثر دوستی و امثـال آن، و لـذا کلمه «ولی» به هر کـدام از طرفیـن ولاـیت اطلاـق می‌شـود. در ایـن اطلاق‌مخصوصـا نظر به‌آن‌است‌که هرکـدام وابستگی‌ای به‌دیگری‌دارد‌که دیگران ندارند.
پس خـدا «ولیّ» بنـده مؤمن خویش است زیرا ولیّ امر و مدبرشان اوست. او را به راه راست خویـش هدایت می‌کند و در کارهـای شایسته و ناشایسته به او امر و نهی می‌کنـد و در زندگی دنیـا و آخرت یاریش می‌کنـد.
مؤمن حقیقی نیز «ولیّ» پروردگـار خویش است زیرا به خـدای خود وابسـتگی دارد. اوامر و نواهی او را اطـاعت می‌کنـد و در عموم برکات اعم از هدایت و توفیق و تأیید و
مفهوم ولایت، و اولیاء اللّه (۶۵)
استوارکردن کارها و همچنین در بهشت و رضوان الهی که به دنباله آن‌ها می‌آید، وابسته به خداست.

در هرحال اولیای خدا همان مؤمنینند که خدا خودش را در حیات معنوی «ولیّ» آنان می‌شمارد و می‌فرماید ـ «وَاللّهُ وَلِیُ‌الْمُؤْمِنینَ».
البته مؤمنینی که تقوای مستمری داشته‌اند که از نظر زمانی سابق بر ایمانشان بوده است ـ «اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ»
مراد از ایمان در این آیه، درجه عالی ایمان است که با دارابودن آن معنی عبودیت و مملوکیت خالص بنده خدا به حد کمال می‌رسد نه مرتبه اول ایمان. (۱)

۱– المیزان، ج: ۱۹، ص: ۱۴۷.

(۶۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

محرومیت از ولایت و کفالت الهی

«...وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»
«...و هر کس بر خداوند توکّل کند، کفایت امرش را می‌کند...» (۳ / طلاق)
خدای‌سبحان ولی و عهده‌دار سرپرستی بنده متوکل خویش است.
افراد متوسط از اهل تقوی که درجات پائین‌تری از حیث معرفت و عمل دارند، از موهبت ولایت خدائی هم آن مقداری برخوردارند که با اخلاص ایمان و اعمال صالحشان مطابقت دارد.
این مؤمنین از محرومیت از سعادت هم آن مقدار سهم دارند که شرک در ایمان و
محرومیت از ولایت و کفالت الهی (۶۷)
عملشان رخنه کرده باشد، و رخنه هم می‌کند.
چون غیر از صالحان از اولیای خدا، آن‌ها که از رتبه پائین‌ترند از شرک خفی خالی نیستند ـ «بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آن‌که در عین حال مشرکند».
خداوند فرموده: «و من به طور قطع آمرزنده هرکسی هستم که توبه کند، و ایمان آورده و عمل‌صالح انجام دهد».
پس مؤمن به هیچ درجه از درجات ولایت الهی بالاـ نمی‌رود مگر با توبه از شرك خفی که هر مرحله از آن پائین‌تر از درجه ولایت آن مرحله است.
آیه فوق از آیات برجسته قرآن است. (۱)

۱– المیزان، ج: ۳۸، ص: ۲۷۹.

(۶۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

(۶۹)

فصل سوم:آرامش و اطمینان قلبی

مفهوم نفس مطمئنه و عقاید و اعمال او

«یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...»
«تو ای روح آرام‌یافته.» (۲۷و۲۸/فجر)
ـ تو ای نفس مطمئنه

(۷۰)

آن‌چه از سیاق آیه استفاده می‌شود این است که نفس مطمئنه نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته و بدان‌چه او راضی است رضایت می‌دهد و در نتیجه خود را بنده‌ای می‌بیند که مالك هیچ خیر و شری و نفع و ضرری برای خود نیست، و نیز دنیا را یك زندگی مجازی و داشتن و نداشتن و نفع و ضرر آن را امتحان الهی می‌داند و در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیائی شود، به طغیان، و گسترش دادن به فساد، و به علو، و استکبار وادار نمی‌شود، و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی‌دستی و ناملایمات او را به کفر و ترك شکر وانمی‌دارد، بلکه همچنان در عبودیت پای برجاست، و از صراط مستقیم منحرف نمی‌شود، نه به افراط و نه به تفریط.

«اِرْجِعی اِلی رَبِّكِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً ـ خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد!»(۲۸ / فجر)

مفهوم نفس مطمئنه و عقاید و اعمال او (۷۱)

بعضی پنداشته‌اند که این خطاب بعد از حسابرسی نفوس مطمئنه به ایشان می‌شود ولکن به نظر ما ظرف این خطاب از اول تا به آخر روز قیامت است، یعنی از همان لحظه‌ای که نفوس مطمئنه زنده می‌شوند، تا لحظه‌ای که داخل بهشت می‌شوند، بلکه از لحظه‌ای که مرگشان می‌رسد، مورد این خطاب هستند، تا وقتی که به جنّت الخلد وارد شوند.

اگر نفوس مطمئنه را به وصف راضیه و مرضیه توصیف کرده، برای آن است که اطمینان و سکونت یافتن دل به پروردگار مستلزم آن است که از او راضی هم باشد، و هر قضا و قدری که او برایش پیش می‌آورد کمترین چون و چرائی نکند، حال چه آن قضا و قدر تکوینی باشد، و چه حکمی باشد که او تشریع کرده باشد، پس هیچ سانحه‌ای او را به خشم نمی‌آورد و هیچ معصیتی دل او را منحرف نمی‌کند.

(۷۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

وقتی بنده خدا از خدا راضی باشد، قهرا خدای تعالی هم از او راضی خواهد بود، چون هیچ عاملی جز خروج بنده از زیّ بندگی، خدا را به خشم نمی‌آورد، و بنده خدا وقتی ملازم طریق عبودیت باشد مستوجب رضای خدا خواهد بود.

«فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی» (۲۹ و ۳۰/ فجر)

این آیه نتیجه‌گیری از جمله بالاست که می‌فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت برمی‌گردی پس در زمره بندگانم درآی، و در بهشتم داخل شو.

این فرمان دلالت دارد بر این‌که صاحب نفوس مطمئنه در زمره بندگان خداست، و جایز مقام عبودیت است.

جمله «فَادْخُلی فی عِبادی» در حقیقت امضای عبودیت وی است و جمله «وَادْخُلی جَنَّتی» منزلگاه او را معین می‌کند.

مفهوم نفس مطمئنه و عقاید و اعمال او (۷۳)

وقتی فرمود: داخل «جنت من» شو، منظور این بوده است که او را به تشریف خاصی مشرف کند. در کلام خدای‌تعالی هیچ‌جا غیر این‌آیه جنت‌را به خود نسبت نداده است.(۱)

مفهوم آرامش خاص نازل شده از جانب خدا

«ثُمَّ اَنْزَلَاللّهُ سَکینَتَهُ عَلی رَسُولِه وَ عَلَیالْمُؤْمِنینَ وَ...»

«سپس خداوند «سکینه» خودرا بر رسولش و بر مؤمنان نازل‌کرد و...» (۲۶/توبه)

۱– المیزان، ج: ۴۰، ص: ۲۲۷.

(۷۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

ـ آن‌گاه خدا سکینت خود را بر پیغمبرش و بر مؤمنان نازل کرد و... سکینت یك عطیّه مخصوص بوده که خدا به رسول خود و

مؤمنین ارزانی داشته است. در کلام مجیدش جز در موارد انگشت‌شماری که شاید به ده مورد نرسد اسمی از آن نبرده است. سکینت امری بوده غیرسکون و پایداری، و غیر مصداقی که ما آن را در همه شجاعان و دلیران یل می‌بینیم. خلاصه یک نوع خاصی از اطمینان و آرامش نفسانی بوده، و خصوصیات و اوصاف مخصوصی به خود داشته است.

خدای تعالی هرجا در کلام خود اسم آن را می‌برد به عنوان منّت بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان و عطیّه مخصوصی که تنها از ناحیه خود بر آنان نازل می‌کرده است اسم می‌برد. پس معلوم می‌شود یک حالت الهیی بوده که بنده با داشتن آن دیگر پروردگار

مفهوم آرامش خاص نازل شده از جانب خدا (۷۵)

خود را فراموش نمی‌کند، نه آن حالتی که شجاعان زورمند، و دلاوران مغرور به دلاوری خود و تکیه‌کنندگان بر نفس خویش دارند.

در کلام مجید الهی، هرجا که اسمی از این کلمه برده شده قبل و بعد از آن اوصاف و آثاری آمده که در هر وقار و اطمینان نفسی یافت نمی‌شود. مثلاً می‌فرماید:

«آن دم که به رفیق همراهش می‌گفت نترس که خدا با ماست، خدا هم سکینت خود را بر او نازل نموده و با لشکریانی که شما نمی‌دیدید تأییدش کرد.»

«خداوند از مؤمنین آن دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی شد و آن‌چه که در دل‌های ایشان بود دانست پس خدا سکینت خود را برایشان نازل کرد.»

که در آیه فوق نزول سکینت را بر آنان مقید کرد به اینکه چیزی در دل‌های آنان سراغ داشت و به خاطر آن سکینت را بر دل‌هایشان نازل کرد.

(۷۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

پس معلوم می‌شود سکینت مخصوص آن دلی است که یک نحوه، طهارتی داشته باشد. از سیاق آیه برمی‌آید که آن طهارت عبارت است از ایمان صادق یعنی ایمانی که آمیخته با نیت خلاف نباشد.

در آیه دیگر از آثار سکینت زیادی ایمان بر ایمان را می‌شمارد.

در آیه دیگر می‌فرماید: «آن دم که کفر ورزندگان تعصب جاهلیت در دل افکنده پس خدا سکینت خود را بر پیغمبر و بر مؤمنین نازل کرد و بر کلمه تقوی استوارشان ساخت و ایشان حقا سزاوار و اهل برای آن بودند، و خدا به همه چیز دانا بوده است.»

ملاحظه می‌شود که نزول سکینت از ناحیه خدای تعالی همواره در مواردی بوده که قبل از نزول آن استعداد و اهلیت در قلب طرف وجود داشته و آن اهلیت و قابلیت همان چیزی است که خداوند فرمود «فهمید که در دل چه دارند...».

مفهوم آرامش خاص نازل شده از جانب خدا (۷۷)

یکی دیگر از آثار سکینت این است که هرکس که واجد آن شد ملازم تقوی و طهارت و دوری از مخالفت خدا و رسولش می‌شود و دیگر پیرامون محرمات و گناهان نمی‌گردد.

و زیادشدن ایمان بر ایمان با نزول سکینت معنایش این است که: انسان علاوه بر ایمان صادقش به اصل دعوت دین، دارای نگهبانی الهی می‌شود که او را از آلوده شدن به گناهان و ارتکاب محرمات نگه می‌دارد.

پس در آیه بالا مراداز مؤمنین غیرمنافقین و غیربیماردلان و سست‌ایماناناست. (۱)

نزول اطمینان و ثبات به قلب

۱- المیزان، ج: ۱۸، ص: ۴۶.

(۷۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«هُوَ الَّذی اَنْزَلَ السَّکینَةَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لِیَزْدادوُا ایمانا مَعَ ایمانِهِمْ...»

«او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود،...» (۴/فتح)

ـ خدا کسی است که ثبات و اطمینان را که لازمه‌ای از مراتب روح است در قلب مؤمن جای داد، تا ایمانی که قبل از نزول سکینت داشت بیشتر و کامل‌تر شود.

مراد به «سکینت» آرامش و سکون نفس، ثبات و اطمینان آن به عقایدی است که به آن ایمان آورده است. علت نزول سکینت را این دانسته که ایمانی جدید به ایمان سابق خود بیفزاید.

مراد به انزال سکینت در قلوب مؤمنین، ایجاد آن است بعد از آن‌که فاقد آن بودند،

نزول اطمینان و ثبات به قلب (۷۹)

چون بسیار می‌شود که قرآن کریم خلقت و ایجاد را نزول می‌خواند و می‌خواهد به علو مبدأ آن اشاره کند.

مراد به این‌که فرمود: تا ایمان خود را زیاد کنند، شدت یافتن ایمان به چیزی است، چون ایمان به هر چیز عبارت است از علم به آن اضافه التزام آن، به طوری که آثار علمش در عمل ظاهر شود، و معلوم است که هریک از علم و التزام نامبرده اموری است که شدت و ضعف می‌پذیرد، پس ایمان که گفتیم عبارت است از علم و التزام، نیز شدت و ضعف می‌پذیرد.

ایمان تنها و صرف علم نیست، به دلیل آیاتی که از کفر و ارتداد افرادی خبر می‌دهد که با علم به انحراف خود کافر و مرتد شدند. صرف علم به چیزی و یقین به این‌که حق است، در حصول ایمان کافی

(۸۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

نیست، و صاحب آن علم را نمی‌شود مؤمن به آن چیز دانست، بلکه باید ملتزم به مقتضای علم خود نیز باشد. (۱)

راه وصول به آرامش قلبی

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ...»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! از مخالفت خدا بپرهیزید و هر انسانی باید بنگرد که چه‌چیز را برای فردایش از پیش فرستاده...» (۱۸ / حشر) (۲)

۱- المیزان، ج: ۳۶، ص: ۹۵.

راه وصول به آرامش قلبی (۸۱)

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد... مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان برد و ایشان همان فاسقانند.

کمال هر چیزی خالص بودن آن است، هم در ذاتش و هم در آثارش، پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنده‌ای خالص، و مملوکی برای خدا بداند، و برای خود هیچگونه استقلالی قائل نباشد، و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد، که سازگار با عبودیت است ـ نظیر خضوع و خشوع و ذلت و فقر در برابر ساحت عظمت و

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۸۸.

(۸۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

عزّت و غنای خدای عزوجل، و اعمالش را طبق اراده او صادر کند، نه هرچه خودش خواست، و در هیچ‌یک از این مراحل دچار

غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش.

همواره به ذات و افعالش نظر تبعیت محض و مملوکیت صرف داشته باشد، و داشتن چنین نظری دست نمی‌دهد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هرچیز شهید و به هر چیز محیط، و بر هر نفسی قائم است. هرکس هرچه بکند او ناظر عمل وی است. از او غافل نیست، و فراموشش نمی‌کند.

در این هنگام است که قلبش اطمینان و سکونت پیدا می‌کند، هم‌چنان‌که فرمود:

«...اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

راه وصول به آرامش قلبی (۸۳)

«آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.» (۲۸ / رعد)

و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می‌شناسد، و در قبال این شناسائی صفات عبودیت و جهات نقص خودش برایش آشکار می‌گردد.

ولایت الهی ـ منشأ آرامش و قدرت باطنی

آیات الهی در قرآن کریم در ولایت الهی مؤمنین چنین نازل شده‌اند:

ـ «وَاللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ ـ خدا سرپرست مؤمنان است.» (۱۶۸ / آل‌عمران)

(۸۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ مَوْلَی الَّذینَ امَنُوا وَاَنَّ الْکافِرینَ لا مَوْلی لَهُمْ ـ این بدان جهت است که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، و اما کافران سرپرستی ندارند.» (۱۱ / محمد)

ـ خداست سرپرست آن‌هائی که ایمان آورده‌اند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد، و کسانی که سرپرستشان شیطان است همان شیطان ایشان را از نور به‌سوی ظلمت بیرون می‌کشد.

ـ خود ما شیطان‌ها را سرپرست کسانی کردیم که ایمان نمی‌آورند.

ـ این‌که می‌بینید شیطان است که اولیاء خود را می‌ترساند.

در مورد مؤمنین می‌فرماید:

ـ اینان ممکن نیست با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند، هرچند که پدر یا فرزند

ولایت الهی ـ منشأ آرامش و قدرت باطنی (۸۵)

یا برادر یا خویشاوندان خود باشند، چون خداوند ایمان را در دلهایشان نوشته و حک کرده، و بر وحی از جانب خود تأییدشان نموده است.

از آیه فوق برمی‌آید آن حیات زائد بر حیات کفار که در مؤمنین است حیاتی است که از حیات و روح خدا سرچشمه دارد، و پاداش و اثر حک شدن ایمان و استقرار آن در قلب است. پس این مؤمنین مؤیدند بر وحی از جانب خدا، و این روح وقتی افاضه می‌شود که ایمان در دل رسوخ کند. آن وقت است که حیاتی جدید در قالب و کالبدشان دمیده می‌شود، و در اثرش نوری پیش پایشان را روشن می‌کند.

ـ او همان خدائی است که سکینت و آرامش را در دل‌های مؤمنین نازل کرد، تا ایمانی جدید بر ایمانشان بیفزاید، و تمامی آسمان‌ها و زمین لشکریان خدایند، و

(۸۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

خدا همواره دانای فرزانه است.

ـ پس خدای تعالی سکینت را بر رسولش و بر مؤمنین نازل کرده، و کلمه تقوی را در دل‌هایشان حک نمود، و حقا اهل و سزاوار آن بودند.

ـ خداوند سکینت خود را بر او نازل کرد و او را با لشکریانی که شما آن‌ها را نمی‌دیدید تأیید نمود. (۱)

زندگی پاکیزه، حاصل آرامش قلبی

«اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّلِحتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأبٍ»

«آن‌ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاکیزه‌ترین (زندگی)

۱– المیزان، ج: ۴، ص: ۱۴۰.

زندگی پاکیزه، حاصل آرامش قلبی (۸۷)

نصیبشان است و بهترین سرانجام‌ها.» (۲۹ / رعد)

ـ کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، برای آن‌ها خوشی و سرانجام نیک است.

در این آیه کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند، و در نتیجه با یاد خدا دارای اطمینان قلب دائمی می‌شوند، به رسیدن به زندگی و عیشی طیب و سرانجامی نیک بشارت می‌دهد.

نعمت هرچه که باشد از این رو گواراست که مایه خوشی زندگی است، و وقتی مایه خوشی و سعادت است که قلب با آن، سکونت و آرامش یابد و از اضطراب خلاص شود. چنین آرامش و سکونتی برای احدی دست نمی‌دهد مگر آن‌که به خدا ایمان داشته باشد

(۸۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

و عمل صالح کند، پس تنها خداست که مایه اطمینان خاطر و خوشی زندگی است.

بعید نیست که در آیه موردبحث زندگی و معیشت مؤمنین را پاکیزه‌تر خوانده، و پاکیزگی بیشتر برای آنان قائل شده است. چون زندگی در هر صورت خالی از پاکیزگی نیست، چیزی که هست در کسانی که به یاد خدا بوده و دارای آرامش قلب هستند، طیب بیشتری دارد و از آلودگی به ناگواری‌ها دور است.

زیرا هرکه خود را تحت ولایت خدای تعالی قرار داده می‌داند که هرچه برایش تقدیر کند، مایه سعادت اوست، اگر چیزی به وی عطا کند خیر اوست و اگر منع کند باز خیر اوست. (۱)

۱– المیزان، ج: ۲۲، ص: ۲۶۷.

زندگی پاکیزه، حاصل آرامش قلبی (۸۹)

اطمینان قلبی، حاصل ادراک حق و قبول و تسلیم به آن

«اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

«آنها کسانی هستندکه ایمان‌آورده‌اند و دلهایشان به‌یادخدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.»

ـ کسانی که ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌گیرد، که البته با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کنند.»

«اطمینان» به معنای سکونت و آرامش است، و اطمینان به سوی چیزی به این است

(۹۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

که آدمی با آن دلگرم و خاطرجمع شود. «انابه ـ رجوع به حق» همان ایمان و اطمینان قلب است با ذکر خدا. البتـه این از ناحیه عبـد است که او را آمـاده و مستعـد می‌سازد بـرای این‌کـه مشمـول عنایـت و عطیه الهی گـردد.

ایمان صـرف ادراک نیست. ایمان به خدا به صـرف این نیست که انسان بداند و درک کند که خدا حق است، زیرا مجرد دانسـتن و درک کردن ملازم بـا ایمان نیست، بلکه با استکبار و انکار هم می‌سازد، بلکه عبارت است از پـذیرائی و قبول مخصوصـی از ناحیه نفس، نسبت به آن‌چه که درک کرده، قبولی که باعث شـود نفس در برابر آن ادراک و آثاری را که اقتضاء دارد تسلیم شود. و علامـت داشتن چنین قبولی این است که سایر قوا و جوارح آدمـی نیز آن را قبـول نموده، مـاننـد خود نفـس در برابرش تسلیـم شــود.

این‌جاست که می‌بینیم بسیاری از اشخاص با علم و درک زشتی و پلیدی باز به آن

اطمینان قلبی، حاصل ادراک حق و قبول و تسلیم (۹۱)

عمل اعتیاد دارنـد و نمی‌تواننـد خود را از آن بازدارند، برای همین است که قبح آن را درک کرده‌اند ولی ایمان به آن ندارند و در نتیجه تسلیم درک خود نشدند.

هـدایت از ناحیه خدای سبحان اقتضای امری را از قلب و یا صدر و یا بگو نفس آدمی دارد که نسبت آن امر با آن هدایت، نسبت قبول و انفعال است به امر موردقبول که در یک آیه خداوند آن را به شـرح صدر و توسعه سینه تعبیر کرده و در آیه بالا آن را ایمان و اطمینان قلب نامیده، و آن عبارت از این است که آدمی خود را در قبول امر مقبول در امنیت ببیند، و قلبش با آن تسکین و آرامش یابد، و آن امر در قلبش راه پیدا کند و در آن جایگزین شود، بدون این‌که قلب مضطرب و یا روی گردان شود. (۱)

۱– المیزان، ج: ۲۲، ص: ۲۶۳.

(۹۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

نفی اعتماد به نفس و اثبات اعتماد به خدا

«...وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ»

«...و گفتند": خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست. (" ۱۷۳ / آل‌عمران)

ـ گفتنـد خدا برای ما بـس است و بهتریـن وکیل است.

اعتماد به نفس که بعضی از نویسندگان ما به تقلید از غربی‌ها جزء فضایل انسانی دانسته‌انـد، در قامـوس دین وجـود نـدارد.

نفی اعتماد به نفس و اثبات اعتماد به خدا (۹۳)

قـرآن فقط اعتمـاد به خداونـد را می‌شناسـد و می‌فرمایـد:

«آن کسانی که مردم به آن‌ها گفتند: مردمان گرد آمده‌اند بر سر شـما بتازند بترسید، ایمانشـان قوی‌تر شد و گفتنـد خـدا برای ما بـس است و بهتریـن وکیل است.»

قرآن‌می‌فرماید:«...اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ...» (۱۶۵/بقره) «...فَاِنَ‌الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمیعا»(۱۳۹/نساء)

یعنی تمام قوت و نیرو از خداوند است و تمام عزت‌ها از خداست. (۱)

۱– المیزان، ج: ۸، ص: ۲۲۰.

(۹۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

فصل چهارم :کمال

نشانه‌هایی از مرحله کمال در انسان

«اَلاٰ اِنَّ اَوْلِیآءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»

«آگـاه باشید اولیـاء (و دوستان) خدا نه ترسـی دارنـد و نه غمگیـن می‌شونـد.»

(۶۲/یونس) (۱)

۱- المیــــــــزان، ج: ۱۹، ص: ۱۴۹.

(۹۵)

- بدانید که اولیـاء خدا هیـچ ترس و اندوهی ندارند.

اسلام بنده پیوسته رشد می‌کند تا بدان‌جا که سراسر وجودش را تسلیم در برابر خدا قرار می‌گیرد و در تمام اموری که به او مربوط است تسلیم به خدا می‌شود که بازگشت هرچیز به سوی خداست.

ایمان در این مرحلـه یعنی یقین به خـدا و همه امـوری که راجـع به خداسـت. این ایمـان، ایمـان کامل اسـت و بندگی بنـده با چنین ایمانـی به حد کمـال می‌رسد.

خـدا اهل این نحو ایمـان را توصیف به - «لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» - می‌کند.

مـراد از ایمان در این آیه درجـه عالی ایمـان است که با دارا بودن آن معنی عبودیت و مملوکیت خالص بنده به خدا به حد کمال می‌رسد.

(۹۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

اطلاق این آیه می‌رسانـد که مؤمنین دارای دو صـفتند: یکی عدم خوف و دیگری عدم حـزن، و این دو، هم در نشـئه دنیاست و هم در نشئه آخرت.

البته معنای این‌که اولیای خدا جز از خدا نمی‌ترسند و حزن ندارند این نیست که خیر و شر، نعمت و بلاء، و لذت و الـم در نظر آن‌ها مساوی است و ادراک مشابه دارند بلکه این اســت که برای کسـی غیر از خدا استـقـلال در تأثیر قایـل نیستند و منحصـرا ملک و حکم را از آن خـدا می‌دانند و غیـر از او از کسـی نمی‌ترسنـد و برای خودشان ملکی و حقـی نسبت به هیچ چیز قائـل نمی‌شوند تا در این زمینـه ترسناک یا غمگیــن شوند.

راه وصول به کمال عبودیت انسانی

راه وصول به کمال عبودیت انسانی (۹۷)

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ...»

«ای کسانـی که ایمان آورده‌ایـد ! از مخالفت خدا بپرهیزید...» (۱۸ / حشر) (۱)

- ای کسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیــش فرستـاده باشــد... .

هـدف آیه فوق این است که مؤمنین را وادار می‌کنـد که به یـاد خـدای سـبحان باشـند، و او را فراموش نکننـد و مراقب اعمـال خود باشـند که چه می‌کننـد. چون سـعادت زندگی آخرتشان به اعمالشان بسـتگی دارد، و مراقب باشـند جز اعمال صالح انجام ندهند. و صالح را هم برای رضای خدا بیاورند و این مراقبت را استمرار دهند و همواره از نفس

۱- المیـــــــزان، ج: ۳۸، ص: ۸۷.

(۹۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

خود حساب بکشند، و نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند. و ذکر خدای تعالی به ذکری که لایق

ساحت عظمت و کبریائی اوست یعنی ذکر خدا به اسماء حسنی، و صفات علیای او که قرآن بیان نموده، تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می‌رساند، کمالی که انسان مافوق آن دیگر کمالی ندارد.

کمال انسانی در این است که خود را بنده‌ای خالص و مملوکی برای خدا بداند و برای خود هیچگونه استقلالی قائل نباشد، و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد که سازگار با عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غنای خدای عزّوجل، و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کند، نه هرچه خودش خواست، و در هیچ‌یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش و نه در صفاتش و نه در افعالش.

تزکیه و تعلیم حکمت در جهت کمال انسانی

«... یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»

«...تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزد،...» (۲ / جمعه)

ـ.. تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آن‌ها را لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت و کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد...

کلمه «تزکیه» معنای نمو صالح را می‌دهد، نموی که ملازم خیر و برکت باشد. پس

تزکیه آن جناب مردم را به معنای آن است که ایشان را به نموی صالح رشد دهد و اخلاق فاضله و اعمال صالحه را عادتشان کند، در نتیجه در انسانیت خود به کمال برسند، و حالشان در دنیا و آخرت استقامت یابد، سعید زندگی کنند، و سعید بمیرند.

منظور از «تعلیم کتاب» بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل و مشتبه آن است، در مقابلش تعلیم‌حکمت است، که‌عبارت‌است‌از معارف حقیقیه‌ای که قرآن متضمن‌آن است.

در این آیه شریفه مسأله تزکیه را جلوتر از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده، بدان‌جهت بوده که آیه موردبحث در مقام توصیف تربیت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مؤمنین است، و در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه است.

معلوم است که در عالم تحقق و خارج، اول علم پیدا می‌شود، بعد تزکیه، چون تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می‌یابد، پس اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم

شد، و بعد به آن‌ها عمل کرد، تا به تدریج زکاة (پاکی دل) هم به‌دست آید. (۱)

آیا از انسان کامل، تکلیف ساقط است؟

«فَلا تَدْعُ مَعَ اللّهِ اِلها اخَرَ فَتَکُونَ مِنَ الْمُعَذَّبینَ»

«هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذّبین خواهی بود.» (۲۱۳ / شعراء)

ـ با خدای یکتا خدای دیگر مخوان و گرنه جزو معذبین خواهی بود.

اعمال صالحه که تکلیف بدان تعلق می‌گیرد همان‌طور که نفس آدمی را به کمال

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۱۷۹.

سوق می‌دهد، خود نیز آثار کمال نفس است. و معقول نیست نفس کسی به کمال برسد، ولی آثار کمال را نداشته باشد.

این که برخی مفسرین گفته‌اند: «تکلیف‌هایی که خدای تعالی به بندگان خود می کند برای این است که آنان را به حد کمال برساند، و در نتیجه اگر بنده‌ای به حد کمال رسید دیگر تکلیف از او برداشته می‌شود.» صحیح نیست.

همان‌طور که واجب است برای به کمال رسیدن نفس، آثار کمال را که همان اعمال صالحه است بیاوریم، و در آن تمرین و ممارست داشته، و همواره با آن ریاضت و جهاد با نفس کنیم، همچنین بعد از به کمال رسیدن نفس نیز باید به آن آثار مداومت داشته باشیم، تا دوباره نفس ما از کمال رو به نقص نگذارد.

مادامی که انسان وابسته به زندگی زمینی است چاره‌ای ندارد جز این که

آیا از انسان کامل، تکلیف ساقط است؟ (۱۰۳)

زحمت تکلیف را تحمل کند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۰، ص: ۲۲۵.

(۱۰۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

فصل پنجم :اخلاص و مُخلَصین

معنای اخلاص و مُخلَص

«...فَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ...»

«...پس او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید...» (۶۵ / مؤمن)

این که در آیات موردبحث و در آیات بسیاری دیگر، اخلاص عبد را به خدا نسبت

(۱۰۵)

داده، با این که بنده باید خود را برای خدایش خالص کند بدان جهت است که بنده جز موهبت خدای تعالی چیزی را از ناحیه خود مالک نیست، و هرچه را خدا به او داده باز در ملک خود اوست، پس اگر بنده دین خود را و یا بگو خود را برای خدا خالص کند، در حقیقت خداوند او را جهت خود خالص کرده است. (۱)

نمونه‌های ممتاز اخلاص

«... وَ اجْتَبَیْنٰهُمْ وَ هَدَیْنٰهُمْ اِلی صِرٰطٍ مُسْتَقیمٍ»

۱- المیزان، ج: ۲۱، ص: ۲۵۹.

(۱۰۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«...افرادی را برگزیدیم و هدایت به راه راست نمودیم.» (۸۷ / انعام)

البته در این میان افرادی هستند که خداوند در خلقت ایشان امتیازی قائل شده، و ایشان را با فطرتی مستقیم و خلقتی معتدل ایجاد کرده، و این عده از همان ابتداء امر با اذهانی وقّاد و ادراکاتی صحیح و نفوسی ظاهر و دل‌هائی سالم نشود و نما نمودند. و با همان صفای فطرت و سلامت نفس و بدون این که عملی و مجاهدتی انجام داده باشند به نعمت اخلاص رسیده‌اند، در حالی که دیگران با جد و جهد می‌بایستی در مقام تحصیلش برآیند، آن هم هرچه مجاهدت کنند به آن مرتبه از اخلاص که آن عده رسیده‌اند نمی‌رسند. آری اخلاص ایشان بسیارعالی‌تر و رتبه آن بلندتر از آن اخلاصی است که با اکتساب به دست آید، چون نامبردگان

دل‌هائی پاک از لوث موانع و مزاحمات داشتند.

نمونه‌های ممتاز اخلاص (۱۰۷)

ظاهرا در عرف قرآن مقصود از کلمه «مخلَصین» ـ به فتح لام ـ هرجا که آمده باشد هم ایشان باشند. و این عده همان انبیاء و امامان معصوم علیهم السلامند. و قرآن کریم هم تصریح دارد بر این‌که خداوند ایشان را اجتباء نموده یعنی جهت خود جمع‌آوری و برای حضرت خود خالص ساخته است.

و به ایشان از علم، آن مرحله‌ای را داده که ملکه عاصمه‌ای است ایشان را از ارتکاب گناهان و جرائم حفظ می‌کند.

این عده از پروردگار خود چیزهائی اطلاع دارند که دیگران ندارند.

و نیز محبت الهی ایشان را وامی‌دارد به این‌که چیزی را جز آن‌چه که خدا می‌خواهد نخواهند و به کلی از نافرمانی او منصرف باشند. (۱)

۱- المیـــــــزان، ج: ۲۱، ص: ۲۵۹.

(۱۰۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

حالت خلوص کامل انسانی

«...وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللّهِ...»

«...و گفت: بشتاب به سوی آن‌چه برای تو مهیاست (یوسف) گفت : پناه می‌برم به خدا،...» (۲۳ / یوسف)

ـ آن زنی که یوسف در خانه وی بود او را از نفسش مراوده می‌کرد درها را محکم ببست و گفت بیا، گفت پناه به‌خدا... .

حالت خلوص کامل انسانی (۱۰۹)

عزیز مصر با همه اطمینانی که به خود داشت و با این‌که هیچ انتظاری نداشت در پاسخ خود جمله‌ای را از یوسف دریافت کرد که یکباره او را در عشقش شکست داد.

یوسف در جوابش تهدید نکرد، و نگفت من از عزیز می‌ترسم و یا به عزیز خیانت روا نمی‌دارم، و یا من از خاندان نبوت و طهارت هستم، و یا عفت و عصمت من مرا از فحشاء جلوگیر است، نگفت من از عذاب خدا می‌ترسم و یا ثواب خدا را امید می‌دارم، و اگر قلب او به سببی از اسباب ظاهری بستگی و اعتماد داشت طبعا در چنین موقعیت خطرناکی از آن اسم می‌برد، ولی می‌بینیم که به غیر از «مَعاذَ اللّه» چیز دیگری نگفت و به غیر از عروةالوثقای توحید به چیز دیگری تمسک نجست.

پس معلوم می‌شود در دل او جز پروردگارش احدی نبوده و دیدگانش جز به سوی او نمی‌نگریسته است.

(۱۱۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

این همان توحید خلصی است که محبت الهی وی را بدان راهنمائی نموده و یاد تمامی اسباب و حتی یاد خودش را هم از دلش بیرون افکنده، زیرا اگر امنیت خود را فراموش نکرده بود می‌گفت: «من از تو پناه می‌برم به خدا» و یا عبارت دیگر نظیر آن، بلکه گفت: «مَعاذَ اللّه ـ پناه بر خدا». (۱)

چگونه محبت باعث اخلاص می‌شود؟

«هُوَ الْحَیُّ لا اِلهَ اِلّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ...»

۱- المیـزان، ج: ۲۱، ص: ۱۹۵.

چگونه محبت باعث اخلاص می‌شود؟ (۱۱۱)

«زنـده واقعـی او اسـت، معبـودی جز او وجـود نـدارد، پس او را بخـوانیـد و دیـن خـود را برای او خـالـص کنیـد...» (۶۵ / مؤمـن)

عبادت خدا از ترس عذاب آدمی را وادار می‌کند به زهد و چشم‌پوشی از لذاید دنیوی برای رسیدن به نجات اخروی.

آن کس هـم کـه طمـع ثـواب دارد طمعـش او را وادار بـه کارهـائـی از قـبیـل عبـادت و عمـل صـالـح می‌کنـد تـا بـه نعمـت اخروی و بهشـت برین نائلـش ســازد.

هریـک از این دو طریـق صاحبش را به اخــلاص برای دیـن وامی‌دارد نـه اخلاص برای «خـدا» صاحـب دیـن.

طریقه محبت است که قلب را از هر تعلقی جز تعلق خدا پاك می‌کند، از زخارف دنیا و

(۱۱۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

زینت‌های آن، از اولاد و همسران، از مال و جاه، و حتی از خود و آرزوهای خود، پاك می‌سازد، و قلب را منحصرا متعلق به خدا و هرچه که منسوب به خداست از دین و آورنده دین و ولیّ در دین، و هرچه برگشتش به خدا باشد، می‌سازد. چون محبت به هرچیز محبت به آثار آن نیز می‌باشد.

چنین کسی از کارها آن کاری را دوست می‌دارد که خدا دوستش بدارد. آن کاری را دشمن می‌دارد که خدا دشمنش بدارد. به خـاطر رضـای خـدا راضـی و به خـاطر خشم خـدا خشـمگیـن می‌شــود. این محبـت نـوری می‌شـود که راه عمـل را بـرای او روشـن می‌سازد ـ «وَ جَعَلْنـا لَـهُ نُورا» (۱۲۲ / انعـام). و روحـی می‌شـود کـه او را به خیـرات وامی‌دارد ـ «...وَ اَیَّدَهُـمْ بِـروُحٍ مِنْـهُ...» (۲۲ / مجـادله) و همیـن است سـرّ ایـن‌کـه از چنیـن کسـی جز جمیـل و خیر سـر نمی‌زنـد، و هیـچ مکروهـی و شـــرّی را مرتکـب نمی‌شـود.

چگونه محبت باعث اخلاص می‌شود؟ (۱۱۳)

به هیـچ موجودی از موجودات عالم و از حوادثی که در عالم رخ می‌دهـد نمی‌نگرد، مگر آن‌که دوستش داشـته و زیبایش می‌بیند، زیرا از آن‌ها جز این جنبه را که آیات و نشانه‌های خـدا و تجلیات جمال مطلق و حسن غیرمتناهی و غیرمشوب به نقص و مکروه‌انـد، نمی‌بیند.

این‌گـونه اشـخاص غرق در نعمت‌هـای الهی و غرق در مسـرتی هسـتند که غم و انـدوهی بـا آن نیست، و غرق در لـذت و ابتهـاجی هسـتند که دیگر مشوب به الم و انـدوه نیست، و غرق در امنیتی هسـتند که دیگر خوفی با آن نیست. چه همه این عوارض سوء وقتی عارض می‌شوند که انسان «سوء» را درک بکند، و شر و مکروهی ببیند، و کسی که هیچ چیزی را شر و مکروه نمی‌بیند او جز جمیل و خیر مشاهده نمی‌کند، و وقایع را جز به مراد دل و موافق را رضا نمی‌بیند. پس اندوه و ترس و هر سوئی دیگر و هر چیزی که

(۱۱۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

مایه اذیت باشد در چنین کسی راه ندارد، بلکه از او سرور و ابتهاج و امنیت به مرحله‌ای است که هیچ مقیاسی نمی‌تواند اندازه‌اش را معلوم کنـد، و جز خـدا هیـچ‌کس نمی‌توانـد بر آن احـاطه یابـد، و این مرحله، مرحله‌ای است که تعلقش در وسع نفوس مردم عادی نیست، و هرکسـی نمی‌توانـد کنه و حقیقت آن را دریابد مگر تصور ناقصـی از آن بکند ـ «اَلاآ اِنَّ اَوْلِیآءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ».

این طایفه همان مقربینی هستند که به قرب خـدای تعالی رسـتگار شدند، چه دیگر چیزی که میان آنان و پروردگارشان حائل گردد باقی نمانده، نه در محسوسات و نه در موهومات، و نه آن‌چه مورد هوا و خواهش نفس و یا مورد تلبیس شیطان باشد، زیرا هرچه که در برابر آنان قرار گیرد آیتی خواهد بود که از حق تعالی کشف می‌کند، نه حجابی که میان آنان و حضـرتش ساتر شود، و به همین جهت خداوند علم الیقین را بر

چگونه محبت باعث اخلاص می‌شود؟ (۱۱۵)

ایشان افاضه می کند و کشف‌می کند برای ایشان از آن‌چه که نزد اوست، از حقایقی که از دیدگان مادی مستور است.

این طایفه در حقیقت متوکلین بر خدا و تفویض کنندگان به سوی خدا و راضیان به قضاء او و تسلیم در برابر امر اویند. و چون جز خیر نمی‌بینند و جز جمیل به چشمشان نمی‌خورد، همین معنا باعث می‌شود که ملکات اخلاق فاضله و خلق‌های کریمه که سازگار با این نظر ـ که نظر توحید است ـ باشد، در دل‌هایشان مستقر گردد، و در نتیجه همان‌گونه که در عمل مخلصند در اخلاق نیز مخلص شوند. و معنای اخلاص دین برای خدا هم همین است. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲۱، ص: ۲۵۶.

(۱۱۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

خوف اهل اخلاص، و درجات خوف از خدا

«وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ»

«و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشت است.» (۴۶ / رحمن)

ـ و آن کسی که از مقام پروردگارش خوف دارد دو بهشت دارد.

خوف از مقام پروردگار چیست؟

خوف هم مانند عبادت مراحلی دارد. بعضی‌ها از عقاب خدا می‌ترسند، و از ترس عذاب او کفر نمی‌ورزند و گناه نمی کنند. قهرا لازمه چنین خوفی این است که عبادت

خوف اهل اخلاص، و درجات خوف از خدا (۱۱۷)

صاحبش عبادت کسی باشد که از عذاب خدا می‌ترسد و عبادت می کند تا گرفتار عقاب او نگردد. در نتیجه عبادتش محضا برای خدا نباشد، و این قسم عبادت عبادت بردگان است که موالی خود را از ترس سیاست و شکنجه اطاعت می کنند. هم‌چنان‌که بعضی دیگر او را به طمع ثواب و پاداش بندگی می کنند. عبادت می کنند تا به رسیدن بدان‌چه دلخواهشان است رستگار گردند. اینان هم عبادت خدا را محضا للّه انجام نمی‌دهند. عبادتشان یک قسم تجارت است.

خوف در آیه فوق، ظهور در هیچیک از این دو قسم خوف یعنی خوف از عذاب و خوف از فوت لذت‌های نفسانی در بهشت ندارد، چون این دو نوع خوف غیر خوف از قیام و آگاهی خدا نسبت به اعمال بندگان است، و نیز غیر از خوف از مقامی است که خدای تعالی نسبت به بنده‌اش دارد، چون خوف از آگهی خدا و نیز خوف مقام پروردگار

(۱۱۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

تأثر خاصی‌است‌که برای بنده بدان‌جهت‌که بنده است، در برابر ساحت‌عظمت و کبریائی مولایش حقیر و ذلیل است دست می‌دهد و باعث می‌شود آثاری از مذمت و خواری در قبال عزت و جبروت مطلقه خدای تعالی از او ظهور کند.

عبادت خدای تعالی از ترس او البته ترس به این معنا عبارتست از خضوع در برابر او بدین جهت که او اللّه است، ذوالجلال و الاکرام است، نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه بدین جهت که بهشت دارد، و وقتی عبادت به این انگیزه انجام شود خالصا لوجه اللّه صورت می گیرد.

آن کسان از جن و انس که آیه فوق اشاره به ایشان است عبارتند از اهل اخلاص ـ آن‌هائی‌که خاضع در برابر جلال خدای‌تعالی هستند... و این‌خائفان دو بهشت دارند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۷، ص: ۲۱۹.

خوف اهل اخلاص، و درجات خوف از خدا (۱۱۹)

امتیاز علمای الهی و عارفان باللّه

«...اِنَّمـا یَخْشَـی اللّهَ مِـنْ عِبـادِهِ الْعُلَمـؤُا...»

«...از میـان بندگـان خـدا تنهـا دانشمنـدان از او می‌ترسنـد،...» (۲۸ / فاطر)

ـ از جمله بندگان خدا تنها دانایان از او بیم دارند...،

این جمله توضیح می‌دهد چگونه و چه کسانی از آیات الهی که مربوط به نظام آفرینش است، عبرت می‌گیرند، و این آیات اثر خود را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت

(۱۲۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

از اوست، به تمام معنای کلمه تنها در علماء می‌بخشد، نه جهال. انذار تنها در علما نتیجه‌بخش است، چه در آن‌جا که فرمود: «اِنَّما تُنْذِرُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ، وَ اَقامُواالصَّلوةَ» (۱۸ / فاطر) پس در حقیقت آیه موردبحث بیانگر آیه اخیر است و روشن می‌سازد که خشیت به حقیقت معنای کلمه، تنها در علماء یافت می‌شود.

و مراد به علماء، علمای باللّه است، یعنی کسانی است که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش، و افعالش می‌شناسد، شناسائی تامی که دل‌هاشان به وسیله آن آرامش می‌یابد و لکه‌های شک و قلق از نفوسشان زایل گشته و آثار زوال آن در اعمالشان هویدا می‌گردد، و فعلشان مصدق قولشان می‌شود.

مراد به خشیت در چنین زمینه‌ای، همان خشیت حقیقی است که، به دنبالش خشوع باطنی و خضوع در ظاهر پیدا می‌شود.

امتیاز علمای الهی و عارفان باللّه (۱۲۱)

جمله «...اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» (۶۹ / انفال) می‌رساند که خدا به علت این‌که عزیز است، و قاهری غیرمقهور و غالبی غیرمغلوب، لذا عارفان از او خشیت دارند، و به علت این‌که غفور است و نسبت به گناهان بسیار آمرزنده، لذا عارفان به او ایمان می‌آورند و به درگاهش تقرب می‌جویند و مشتاق لقای او هستند. (۱)

تعریف مُخلَص و شمول آن

«مُخلَص» عبارت است از کسی که خداوند او را خالص برای خود قرار داده باشد، و

۱- المیزان، ج: ۳۳، ص: ۶۹.

(۱۲۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

غیرخدا کسی در او نصیبی نداشته باشد، نه در او، و نه در عمل او، و این مقام بلندترین مقام‌های عبودیت است:

«وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی اِنَّهُ کانَ مُخْلَصا وَ کانَ رَسُولاً نَبِیّا ـ در این کتاب موسی را یاد کن که وی مخلص و فرستاده‌ای پیغمبر بود.» (۵۱ / مریم)

مخلصین (به فتح لام) کسانی‌اند که برای خدا خالص شده باشند. یعنی خداوند آنان را برای خود خالص کرده باشد و جز خدای تعالی کسی در آنان نصیبی ندارد، و به غیر خدا به یاد کسی نیستند. از خدا گذشته هرچیز دیگری را ـ حتی خودشان را ـ فراموش کرده‌اند. معلوم است که چنین کسانی در دل‌هایشان جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و چنان یاد خدا دل‌هایشان را پرکرده که دیگر جای خالی برای شیطان و وسوسه‌هایش نمانده است.

تعریف مُخلَص و شمول آن (۱۲۳)

اگر ابلیس شـاکریـن و مخلصین را از اغـواء و اضـلال خود استثنا کرده بیهوده و یـا از راه ترحـم بر آنان نبـوده، و نخواسـتـه بر آنـان منـت بگـذارد، بلکـه از ایـن باب بوده که دسترسـی به آنـان نداشتـه و زورش به آنـان نمی‌رسیـده اسـت:

«...لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ. اِلاّـ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ ـ ... هر آینه و بطور حتم همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد مگر بنـدگانی را که از میان آنان در بندگیت خالص شده باشند.» (۳۹ و ۴۰ / ص)

همچنین در آیه زیر حقیقت معنـای «اجتباء» این است که خـدا بنـده خود را مخلَص کنـد، و او را مخصوص خود سازد، به‌طوری که غیرخدا در او بهره‌ای نداشته باشد. و این صـفت همه مسلمانان آن روز، و تمامی افراد امت نیست، و همچنین کلمه اسلام، و اعتصام معنایش آن طور نیست که همه مسلمین را شامل شود، و به‌طور قطع، معنای

(۱۲۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

حقیقـی این کلمـات موردنظر است:

«وَ جاهِـدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَبیکُمْ وَ ... ـ در راه خدا جهاد کنید چنان‌که سـزاوار جهاد در راه اوست، او شـما رابرگزید و...» (۷۸/حج) (۱)

تسبیح مُخلَصین

«سُبْحـانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُـونَ. اِلاّ عِبـادَ اللّـهِ الْمُخْلَصیـنَ»

«منزه اسـت خداوند از توصیفـی که آن‌ها می‌کننـد. مگر بندگـان مخلـص خدا.»

۱– المیـــــــزان، ج: ۲۷، ص: ۹۴ و ج: ۱۵، ص: ۴۲ و ج: ۲۸، ص: ۳۵۰.

تسبیح مُخلَصین (۱۲۵)

(۱۵۹ و ۱۶۰ / صافات)

ـ خـدای تعالی منزه است از وصف‌هائی که واصـفان برایش می‌کننـد، مگر از بین واصـفان تنها بندگان مخلص خدا،که وصف آنان درست است.

منزه بودن خدا از وصف همه واصـفان، به این دلیل است که واصـفان خدا را با مفاهیمی توصیف می‌کنند که نزد خود آنان محدود است. (مثلاً می‌گوینـد خدا بیناست، چشم هم برای خدا اثبات می‌کنند، چون بینائی در بین خود آنان مستلزم داشـتن این دو سوراخ در سـر است، و معلوم است که وقتی این دو سوراخ و دو مردمک در آن اثبات شود، سر نیز اثبات می‌شود) و حال آن‌که بینائی خدا محدود به چهار دیواری چشم نیست. و همچنین هیچ‌یک از اوصاف او قابل تحدید نیست، و هیچ لفظی نمی‌تواند قالب

(۱۲۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

تمام عیار اسـماء و صفات او گردد، پس هرچیزی که واصفان درباره خدا بگویند، خدا از آن بزرگ‌تر است، و هر آن‌چه که از خدا در توهم آدمی بگنجد، باز خدا غیر آن چیز است.

و اما این‌که خدا دیگر از وصف عباد مخلصـین منزه نیست، دلیلش این است که خدای عزوجلّ بندگانی دارد که ایشان را برای خود خالص کرده، یعنی دیگر هیـچ موجودی غیرخـدا در این افراد سـهمی نـدارد، و خود خـدا ایشان را به عنوان خلوص معرفی کرده، و خود را به ایشان شـناسانده، و غیر خود را از یاد ایشان برده، و در نتیجه تنها خـدا را می‌شناسـند و غیرخدا را فراموش می‌کنند، و اگر غیر از خـدا چیزی را هم بشناسـند به وسـیله خدا می‌شناسـند. چنین مردمی اگر خدای را وصف کنند، به اوصافی وصف می‌کنند که لایق ساحت کبریائی اوست، و اگر هم به زبان وصف کنند ـ هرچند الفاظ قاصـر و معانـی آن‌ها محـدود باشد ـ ولی دنبـال وصف خود این اعتـراف را

تسبیح مُخلَصین (۱۲۷)

می‌کننـد که بیان بشـر عاجـز و قاصـر است از این‌که قالـب آن معانـی باشد، و زبـان بشر الکن است از این‌که اسمـاء و صفـات خدای را در قالـب الفاظ حکایـت کند.

رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که سید مخلصیـن اسـت، فرمـوده: «پروردگارا! من نمی‌توانم تـو را وصـف گـویـم و ستـایـش کنـم، تـو همـان‌طـوری کـه خـودت دربـاره خودت می‌گوئـی» ـ (دقت فرمائید.) (۱)

بندگان مُخلَص خدا در بهشت

۱- المیـــــــــزان، ج: ۳۳، ص: ۲۷۸.

(۱۲۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصینَ»

«جز بندگان‌مخلَص‌پروردگار (که‌از همه این‌مجازات‌ها برکنارند).»(۴۰/صافات)

ـ ولکن بندگـان مخلَص خدا رزقی معلوم دارند، و از چشندگان عذاب الیم نیستند.

قرآن کریم این عـده را بنـدگان مخلَص خـدا نامیـده و عبودیت خـدای را برای آنـان اثبـات کرده، و معلوم است که عبـد نه مـالک خودش است، و نه مالک شأنی از شئون خود، و نه اراده و نه عمل خود، پس این‌طایفه اراده نمی‌کننـد، مگر آن‌چه را که خدا اراده کرده باشد، و هیچ عملی نمی‌کنند مگر برای خدا.

آن‌گاه این معنا را برای آنان اثبات کرده که آن‌ها مخلص (به فتح لام) هستند، و معنایش این اسـت که خدا آنـان را خالص برای خـود کرده، و غیر از خدا کسی در

بندگان مُخلَص خدا در بهشت (۱۲۹)

آنان سـهیم نیست، و ایشان جز به خـدای تعالی به هیـچ چیـز دیگری علقه و بسـتگی نـدارنـد، نه به زینـت زنـدگـی دنیـا، و نه به نعیـم آخـرت، و در دل ایشـان غیر از خـدا چیز دیگـری وجـود نـدارد.

معلوم است که کسـی که این صـفت را دارد، التـذاذش به چیز دیگری است، غیر آن چیزهائـی که سایرین از آن لـذت می‌برنـد، و ارتزاقـش نیز به غیـر آن چیزهائـی است که سایریـن بـدان ارتزاق می‌کننـد، هرچنـد که در ضـروریـات زنـدگی از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها با سایرین‌شرکت‌دارد.

و جمله «اوُلِئـکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» (۴۱ / صافـات) اشاره به این است که رزق ایشان که بنـدگان مخلص خداینـد در بهشت غیر رزق دیگران است، و هیـچ شـباهتی به رزق دیگران نـدارد، گو این‌که نـام رزق ایشـان و رزق دیگران یکی است، ولکن رزق ایشان هیچ خلطی با رزق دیگران ندارد.

(۱۳۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

ایشـان رزقـی خــاص و معیــن و ممتــاز از دیگران دارند.

«فَواکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ. فی جَنّاتِ النَّعیمِ» (۴۲و۴۳/صافات)

این آیه بیـان همان رزق معلوم مخلصـین است. خـدای تعالی جمله «وَ هُمْ مُکْرَمُونَ» را با آن همـراه کرد تا بر امتیـاز این رزق و این میوه از رزق‌های دیگر دلالت کند و بفهماند که هرچند دیگران نیز این میوه‌ها را دارند، اما مخلَصین این میوه‌ها را با احترامی خاص دارند، احترامی که با خلـوص و اختصــاص مخلَصین به خدای سازگار باشد و دیگران در آن شرکت نداشته باشند.

«عَلی سُرُرٍ مُتَقـابِلیـنَ» (۴۴ / صافات)

ـ این طایفه در بهشت دور یکدیگرند و با هم مأنوسند، بروی یکدیگر نظر

بندگان مُخلَص خدا در بهشت (۱۳۱)

می کنند، بدون این که پشت سرهم را ببینند.

«یُطافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ مَعینٍ. بَیْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ» (۴۵ و ۴۶ / صافات)

ـ جامی از چشمه خوشگوار برایشان می گردانند. سفیدرنگ و لذت بخش نوشندگان را، که در آن سردرد نباشد و نه ایشان از آن مست شوند، و نزدیک ایشان حوریانی باشند که تنها بشوی خود بنگرند، گوئی آنان مانند تخم پرنده‌ای هستند که پوشیده باشند... (۱).

عبادت مُخلَصین

۱- المیـــــــــزان، ج: ۳۳، ص: ۲۱۸.

(۱۳۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«...وَ فِی الْاخِرَةِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ...»

«... و در آخرت، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی... .» (۲۰ / حدید)

خدای تعالی به یکی از سه وجه عبادت می‌شود: خوف، رجا، و حب که این هر سه در آیه فوق جمع آمده است.

طبقه علمای باللّه خدا را نه از ترس عبادت می کنند و نه از طمع به ثواب، بلکه او را عبادت می کنند برای این که اهل و سزاوار عبادت است.

خدا را دارای اسماء حسنی و صفات علیائی که لایق شأن اوست شناخته‌اند. خود را هم فقط بنده‌ای دیده‌اند که شأنی جز این ندارد که پروردگارش را بندگی نموده و رضای او را به رضای خود و خواست او برخواست خود مقدم بدارد.

عبادت مُخلَصین (۱۳۳)

به عبادت خدا می‌پردازد. از آن‌چه که می کند، و آن‌چه که نمی کند جز روی خدا و توجه به او چیز دیگر در نظر نداشته و طمع نمی‌دارد. نه التفاتی به عذاب دارد تا از ترس آن به وظیفه خود قیام کند، و نه توجهی به ثواب دارد تا امیدوار شود.

البته از عذاب خدا ترسنده و به ثواب او امیدوار است ولی محرکش برای عبادت و اطاعت خوف و رجاء نیست. کلام مولا امیرالمؤمنین شاهد بر آن است که می‌فرماید:

«خدایا من ترا از ترس آتشت و یا امید بهشت عبادت نمی کنم بلکه بدان‌جهت عبادت می کنم که تو را اهل و سزاوار عبادت یافتم.»

این دسته از آن‌جائی که تمامی رغبت‌ها و امیال مختلف خود را متوجه یکسو کردند، و آن‌هم مرضای خداست، و تنها غایت و نتیجه‌ای که در نظر گرفتند خداست لذا محبت به خدا در دل‌هایشان جایگیر شده است.

(۱۳۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

این دسته خدا را به همان نحوی شناختند که خود خدای تعالی خود را به داشتن آن اسماء و صفات معرفی کرده، و چون او خود را بهترین اسماء و عالی‌ترین صفات معرفی کرده، و نیز از آن‌جائی که یکی از خصایص دل آدمی و مجذوب شدن در برابر زیبائی‌ها و کمالات است، در نتیجه محبت خدائی که جمیل علی‌الاطلاق است در دل‌هایشان جایگزین می‌شود.

این دسته از مردم در معرفت اشیاء از راهی سلوک می کنند که پروردگارشان بدان راهنمائی کرده و نشانشان داده است، و آن راه این است که هر چیزی را آیت و علامت صفات جمال و جلال او می‌دانند. و برای هیچ موجودی نفسیت، اصالت و استقلال نمی‌بینند، و به این نظر به موجودات می‌نگرند که آئینه‌هائی هستند که با حسن خود حسن ماورای خود را که حسنتی لا

یتناهـی است جلوه گر می‌سازند.

خیلی زود نفوسشان مجذوب ساحت عزت و عظمت الهی گشته، و محبت به او

عبادت مُخلَصین (۱۳۵)

آن‌چنان بر دل‌هایشان احاطه پیدا می کند که هر چیز دیگری و حتی خود آنان را از یـادشان می‌برد، و رسـم و آثار هوی و هـوس و امیال نفسانـی را به کلـی از صـفحه دل‌هایشان محـو می کنـد، و دل‌هایشان را به دل‌هائـی سـلیم مبـدل می‌سـازد که جـز خدای عزّاسمه چیز دیگری در آن نباشد

ـ «وَالَّذینَ امَنُوا اَشَدُّ حُبّا لِلّهِ»(۱۶۵/بقره)

جـان کلام این‌که اخـلاص در عبادت جز از راه محبـت، تمام و کامل نمی گردد. (۱)

۱– الميـــــــــــــزان، ج: ۲۱، ص: ۲۵۴.

(۱۳۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

بخش دوم :حرکت اصلاحی انسان

فصل اول :توبه و بازگشت

حرکت اصلاحی انسان ـ توبه

«اِنَّمَـاالتَّوْبَةُ عَلَـیاللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوآءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریبٍ...»

«...پـذیـرش تـوبه از سوی خـدا، تنهـا بـرای کسـانی اسـت که کـار بـدی را از روی جهـالـت انجـام می‌دهنـد، سپـس زود توبـه می کننـد. ...» (۱۷ و ۱۸ / نساء)

(۱۳۹)

«توبـه» به تمام معنی که در قـرآن مجیـد وارد شـده، یکی از تعالیم حقیقی مختص این کتـاب مقدس آسمانی است، زیرا توبـه به معنی ایمـان از کفـر و شرک، اگرچه در سایر ادیـان الهـی مثل دین موسـی و عیسـی علیه‌السلام وجـود داشتـه، ولـی نه از این جهت حقیقت توبـه را تحلیـل کرده و آن را به ایمان وابسته ساخته باشد، بلکه به این عنـوان که توبه ایمـان است.

برعکس ادیان دیگر، قرآن حال انسان را مورد تحلیل قرار داده و می‌بیند انسان نسبت به کمال و سعادت لازمه اخروی فقیر و دست خـالی است ـ «یـا اَیُّهَـا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ... ـ (۱۵ / فـاطر) و در مهبط شـقاوت و بیچارگی نشـیمن ساخته ـ «ثُمَّ رَدَدْنـاهُ اَسْـفَلَ سافِلینَ ـ و ـ ... فَتَشْقی ـ... .

(۱۴۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

وقتی چنین بود، ورود چنین انسانی به منزلگاه سـعادت و کرامت متوقف بر آن است که از آن مغاک شـقاوت و دوری از قرب خـدا بـدر آیـد و به سوی خـدا برگردد، و این همـان توبـه و رجوع است. و در اصـل سـعـادت یعنی ایمـان، و در سعـادت‌های فرعـی یعنـی اعمال صالـح، که به‌طـور خلاصه توبـه از شـرک و کارهای زشت دیگر است.

پس معنـای توبه، بازگشت به سوی خـدا و رهائی از کثافات شـقاوت است که باعث جایگزینی در دارالکرامـه ایمان و اسـتفـاده از اقسـام نعمت‌هـای معنوی می گردد. و به عبـارت دیگر، قرب به ساحت مقدس الهی و کرامت وی متوقف است به توبه از شـرک و هـر معصیـت دیگـر ـ «...وَ تُوبُـوا اِلَیاللّـهِ جَمیعـا اَیُّـهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُـمْ تُفْلِحُـونَ ـ» (۳۱ / نور).(۱)

۱– الميــــــزان، ج: ۸، ص: ۶۲.

حرکت اصلاحی انسان ـ توبه (۱۴۱)

پاک شدن انسان با توبه

«قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی»

«مسلما رستگار می‌شود کسی که خود را تزکیه کند.» (۱۴ / اعلی)

ـ محققا رستگار می‌شود هرکه در پی پاک شدن خود باشد. کلمه «تزکّی» به معنای «در پی پاک شدن» است.

و در این‌جا منظور پاک شدن از لوث تعلقات مادی دنیوی است، که آدمی را از امر

(۱۴۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

آخرت منصرف و مشغول می کند.

منظور برگشتن به خدای تعالی و توبه کردن است، چون یکی از وسایل که دل انسان را از فرورفتگی در مادیّات حفظ می کند توبه است. و نیز اتفاق در راه خداست که باز دل را از لوث تعلقات مالی پاک می کند، و حتی اگر دستور داده‌اند قبل از نماز وضو بگیریم، و وضو گرفتن را هم تطهیر خوانده‌اند، در حقیقت خواسته‌اند طهارت از قذارت‌هائی که صورت و دست و پای انسان در اشتغال به امور دنیا به خود می گیرد مجسم و ممثل کرده باشند. (۱)

نظام توبه، و بازگشت خدا به انسان

۱- المیزان، ج: ۴۰، ص: ۱۹۴.

نظام توبه، و بازگشت خدا به انسان (۱۴۳)

«اِنَّمَاالتَّوْبَةُ عَلَی‌اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوآءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریبٍ...»

«...پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس زود توبه می کنند. ...» (۱۷ و ۱۸ / نساء)

ـ توبه نزد خدا از کسانی مقبول است که بد را از روی نادانی کنند و سپس به زودی توبه نمایند. پس آنان هستند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است، توبه برای آن کسان نیست که کارهای بد کنند تا هنگام مرگشان آن‌ها گویند الان توبه نمودم، و نه برای آن کسان که می‌میرند و کافرند، بر آنان عذاب دردناکی فراهم آورده‌ایم.

(۱۴۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

این دو آیه یکی از حقایق عالیه اسلامی و تعالیم راقیه قرآنی، یعنی توبه و حکم آن، می‌باشد.

«توبه» در لغت به معنی برگشت است، و توبه از بنده برگشت اوست به سوی پروردگارش با پشیمانی، و بازگشت از سرپیچی؛ و از جانب خداوند نیز توفیق وی به توبه با آمرزش گناه او.

هر توبه (یعنی بازگشت) از بنده به سوی خدا، مساوی با دو برگشت خداوند به سوی بنده می‌باشد ـ به حسب بیان قرآن ـ زیرا توبه یک عمل پسندیده‌ای است که محتاج به نیرو است و نیرودهنده هم خداست، پس توفیق کار خیر را اول خداوند عنایت می کند تا بنده قادر به توبه می‌شود و از نگاه خود برمی گردد، و سپس وقتی موفق به توبه شد محتاج تطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است، آن‌جا نیز بار دیگر مشمول عنایت و رحمت و آمرزش خدا قرار می گیرد.

نظام توبه، و بازگشت خدا به انسان (۱۴۵)

این دو عنایت و برگشت خدا همان دو توبه‌ای هستند که توبه بنده را در میان گرفته‌اند. قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا»

(۱۱۸ / توبه) این همـان توبه اولی است، و می‌فرمایـد: «... فَاوُلئِکَ اَتُوبُ عَلَیْهِمْ...»، (۱۶۰ / بقره) این نیز توبه دومی است، و در میـان این دو، توبه بنده قرار می گیرد.

توبه چون وعده‌ای بوده که خداوند به بندگان فرموده و بر خود واجب نموده، و به عهده خود گذاشـته است که توبه بنده را بپذیرد، نه آن‌گونه که کسـی را بر وی زوری باشـد، بلکه از این بـابت که خـدا خود وعـده‌ای داده و هیچگـاه خلف وعـده نمی کنـد. همین معنــای وجوب قبول توبه بر خـدای تعالــی است. آیه بیـان نمود که توبه چیست، چه آن‌که توبه بنـده از شـرک و کفر، و رجوع به ایمــان باشد و چه توبه و بازگشت از معصیت به اطاعت ـ بعد از فرض ایمان ـ چون قرآن مجید هر دو را توبه نامیده است. (۱)

(۱۴۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

تحول ناشی از توبه در انسان

گمـان نرود که تحلیـل توبه‌ای را که قرآن نموده یـک تجزیه و تحلیـل ذهنی و خیـالی است، زیرا بحث درباره سـعادت و شـقاوت و صلاـح و فسـاد انسـان نتیجه دیگری جز این نـدارد. وقتی یـک انسان عادی را در اجتماع از حیث تأثیر تعلیم و تربیت در وی مطالعه کنیم می‌بینیم که چون لوحی پاک، از صلاح و فساد خالی، و در عین حال قابل پذیرش

۱- المیــزان، ج: ۸، ص: ۵۳.

تحول ناشی از توبه در انسان (۱۴۷)

هردو می‌باشـد، و هنگـامی که خواسـته باشـد در کسوت صـلاح و لبـاس تقوای اجتمـاعی درآیـد، اولاًـ راهی نـدارد به‌جز یافتن راه خروجی از آن‌چه در آن هست و خود این راهیابی مساوی است با همان توبه اولیه‌ای که گفتیم خداوند تعالی درباره سعادت معنوی دارد، ثانیا دورانـداختن زنجیر تنبلی و سـستی، که در حکم همان توبه عبد است، و سپس برطرف شدن اهریمن فساد و پستی که در قلب وی بار انـداخته بود، تا نور کمال و صـلاح در قلبش جایگزین گردد، چه که صـلاح و فساد در یک‌جا جمع نمی‌شونـد. این‌هم در حکم قبول توبه است.

انسان مراحل صـلاح اجتماعی را که در مسیر فطرت، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشتــه است، با احکام و آثـار یکسان، در مراحل باب توبه این‌طور طی می کند.(۱)

۱- المیزان، ج: ۸، ص: ۶۶.

(۱۴۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

حق توبه

«رَبَّنا و آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ‌الْقِیمَهِٔ اِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمیعـــادَ»

«پروردگارا ! آن‌چه را به وسیله پیامبرانت به ما وعده فرمودی ، به ما عطا کن و ما را در روزرستاخیز، رسوا مگردان، زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود تخلّف نمی کنی.» (۱۹۴ / آل‌عمران)

ـ پروردگـارا و آن‌چه که به وسیله فرسـتادگانت به ما وعـده داده‌ای، به ما بـده، و ما را در قیامت خوار مگردان، که تو خلف وعـده نمی کنی.

حق توبه (۱۴۹)

قبول توبه از چیزهـائی است که خـدای تعالی بر خود واجب کرده، و آن را حق توبه‌کاران دانسـته و فرموده: «جز این نیست که قبول توبه کسـانی که عمل زشت می کننـد ولی بلافاصـله توبه می کننـد، بر خـدا واجب و حق توبه‌کاران است، و ایشان مطمئن باشـند که

خدا از گناهانشان درمی گذرد.»

بنابراین، طلب هر حقی که خدا بر خود واجب کرده، از قبیل درخواست توبه کار، آمرزش گناهان را (و درخواست طلب روزی، و یا استجابت دعا و امثال آن) در حقیقت مراجعه به خداست برای این‌که وعده خود را انجاز کند، و نیز اظهار اشتیاق به رسیدن به رستگاری یعنی رسیدن به کرامت اوست.

همچنین صرف این‌که می‌دانیم فلان رفتار خدا با بندگانش تفضل است، دلیل

(۱۵۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

نمی‌شود بر این‌که این رفتار بر خدا واجب نیست، چون هر عطیه‌ای از عطایای خدا که فرض کنی، تفضل اوست، چه واجب الصدور باشد، و چه غیرواجب، چون اگر صدور فعلی از افعال خدای تعالی واجب باشد، چنان نیست که در ایجاب آن دخالت کرده باشد، و خدا را مقهور تأثیر خود ساخته باشد، چون مؤثر در هر چیز تنها و تنها خود اوست.

برگشت معنای وجوب به این است که خدای عزیز قضا رانده که این کار انجام شود، با این عطیه افاضه شود، و قضائش هم حتمی است. (۱)

تمرین قلبی توبه و رجوع به خدا

۱- المیزان، ج: ۳۴، ص: ۱۷۶.

تمرین قلبی توبه و رجوع به خدا (۱۵۱)

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ»

«آن‌کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود.» (۳۳ / ق)

ـ به هرکسی که به غیب از خدای رحمان بترسد و با قلبی بیاید که همواره به سوی خدا مراجعه می کرده است.

منظور از «خشیت به غیب» ترس از عذاب خداست، در حالی که آن عذاب را به چشم خود ندیده‌اند.

منظور از این‌که فرمود: «با دلی رجوع کننده بیاید» این است که عمر خود را با رجوع به خدا بگذراند، و در نتیجه هنگام مرگ با قلبی به دیدار پروردگارش برود، که انابه و

(۱۵۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

رجوع به خدا در اثر تکرارشدنش در طول عمر، ملکه و صفت آن قلب شده باشد. (۱)

توبه و امید

«قُلْ يا عِبادِيَ الَّذينَ اَسْرَفُوا عَلى اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعا...»

«بگو : ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید ، از رحمت خداوند

۱- المیـــــــــزان، ج: ۳۶، ص: ۲۴۷.

توبه و امید (۱۵۳)

نومید نشوید که خدا همه گناهان رامی‌آمرزد،» (۵۳ تا ۶۱ / زمر)

ـ بگو: ای بندگان من که بر نفس خود اسراف کردید از رحمت الهی نومید مشوید، که خدا تمامی گناهان را می‌آمرزد، چه او آمرزگار رحیم است.

ـ و به سوی پروردگارتان رجوع نمائید قبل از آن‌که عذاب بر سرتان آید و دیگر یاری نشوید، تسلیمش گردید.

ـ و آن‌چه را از ناحیه پروردگارتان نازل شده که بهترین حدیث است پیروی کنید قبل از آن‌که عذاب ناگهانی و بی‌خبر شما را بگیرد.

ـ و بترسید از روزی که هرکسی به خود می گوید: واحسرتا...

آیات هفتگانه بالا در یک سیاق قرار دارند، کلامی است واحد که در آن نخست

(۱۵۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

به‌عنوان زمینه‌چینی از نومید شدن نهی می کند، و سپس امر به «توبه» و «اسلام» و «عمل صالح» می‌فرماید.

«اسراف بر نفس» تعدی بر نفس، جنایت کردن به آن به ارتکاب گناه است، چه شرک باشد و چه گناهان کبیره و چه گناهان صغیره.

«نومیدی از رحمت» مربوط به آخرت است، نه دنیا و آخرت. و از شئون رحمت آخرت آن قسمت که مورداحتیاج مستقیم و بلاواسطه گنهکاران است، همانا مغفرت خداست.

ـ «اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعا.»

در این جمله اعلام می‌دارد تمامی گناهان قابل آمرزشند، پس مغفرت خدا عام است، تنها سببی و بهانه‌ای می‌خواهد و آن بهانه‌ای که قرآن سبب مغفرت معرفی می کند دو

توبه و امید (۱۵۵)

چیز است، یکی شفاعت، دیگری توبه! شفاعت به نص قرآن کریم در آیاتی چند، شامل شرک نمی گردد، و مادون شرک را برای کسانی که شفیع داشته باشند می‌آمرزد.

اما کلام خدای تعالی صریح است که خدا که همه گناهان حتی شرک را هم با توبه می‌آمرزد.

ـ یا عِبادِیَ!

و با این تعبیر زیبای «بندگان من» آن‌ها را ترغیب می کند تا به ذیل رحمت و مغفرت او چنگ بیاویزند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۴، ص: ۱۲۶.

(۱۵۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

اثر توبه در رفع مشکلات اجتماعی

«فَقُلْتُ‌اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّارا...»

«به آن‌ها گفتم : از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است... .» (۱۰ تا ۱۲ / نوح)

ـ گفتم که از پروردگارتان طلب مغفرت کنید که او کارش آمرزش است. که اگر چنین کنید هم ابر آسمان را مرتب بر شما می‌باراند. و به وسیله اموال و فرزندان یاریتان می کند. برایتان باغ‌ها رویانیده و نهرها جاری می‌سازد... .

این آیات به‌طوری که ملاحظه‌می‌فرمائید نعمت‌های‌دنیائی‌را می‌شمارد و از نوح علیه‌السلام

اثر توبه در رفع مشکلات اجتماعی (۱۵۷)

حکایت می کند که به قوم خود وعده فراوانی نعمت‌ها، و تواتر آن را می‌دهد، به شرطی که از پروردگار خود طلب مغفرت گناهان کنند، معلوم می‌شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصائب و گرفتاری‌ها و گشوده شدن درب نعمت‌های آسمانی و زمینی دارد، می‌فهمانند بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن، و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است، و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند به زندگی پاکیزه و گوارائی می‌رسند، و اگر به عکس کنند عکس آن را خواهند داشت.

این معنا از آیه شریفه «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِیالنّاسِ ـ در تری و خشکی عالم فساد ظاهر شد به خاطر اعمالی که مردم مرتکب شدند.»

و از آیات زیر نیز استفاده می‌شود:

«آن‌چــه مصیبت به شما می‌رسد به خاطر کارهائی است که به دست خود کردید.»

(۱۵۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«اگــر اهــل قریه‌هــا ایمــان آورنــد، و پــروا کننــد، برکاتــی از آسمــان و زمیــن برویشان می گشائیم.»(۱)

عدم تغییر قوانین شرع با توبه فرد

«اِنَّمَاالتَّوْبَةُ عَلَیاللّهِ لِلَّذینَ...»

«پذیــرش توبه از سوی خــدا، تنها برای کسانــی اســـت...» (۱۷ و ۱۸ / نساء)

توبه، آن‌گونه که از مجموع آیات معلوم می‌شود، یک حقیقت مؤثر در نفس انسانی اســت. مؤثر از حیث اصــلاح و آماده ساختــن برای صلاحــی که سعادت دنیا و

۱– المیـــــــــــزان، ج: ۳۹، ص: ۱۷۴.

عدم تغییر قوانین شرع با توبه فرد (۱۵۹)

آخرت وی در آن اســـت. و بـه عبـارت دیگــر، تـوبــه هرگـاه سـودی بـدهــد، برای زدودن بـدی‌هـای نفس است، بـدی‌هائی که هرگونه شقاوت و بدبختــی را در زندگی دنیــا و آخــرت نصیب انســان می‌کنـد.

احکام شـرعی و قوانین دینی با توبه و معصیت تغییری نمی‌کنند و وظایفی که از انســـان فوت شده پس از توبه بایــد به‌جای آورد، مگــر آن‌که برخــی از احکــام با توبه ارتباطی مستقیــم داشته باشند که در آن صورت به حسب مصالح وضع آن حکم با توبــه نیز رفع می‌شود، و این غیــر از آن است که توبــه خود رفــع حکمــی بکند. (۱)

۱– المیزان، ج: ۸، ص: ۶۷.

(۱۶۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

امید توبه، علاج یأس

ملاـک تشـریع توبه خلاصـی از هلاـکت به سـبب گناه است. به علاوه توبه واسـطه حفظ روح امیـدواری در انسان می‌گردد. چه که انسان در مسیر حیات باید در نقطه اعتدالی خوف و رجاء باشد تا از مضار حیات بگریزد و رو به منافع آن بشتابد و اگر این روح در انسان نباشد زود به نیستی گرائیده می‌شود.

انسانی را که ما می‌شناسـیم، این غریزه را دارد که تا در سودای حیات ضـرری نکشـیده، و روح نشاط دارد و عزم و جـدّیت به خرج می‌دهد. اما اگر سودای او منتهی به سود نشــود و ضرری بکند و ناامیدی به او روی نماید، روح یأس بر او مسلط می‌شود و در عمل سست می‌گردد تا به حدی که ممکــن است از اصل کــار رو گــردان بشود.

امید توبه، علاج یأس (۱۶۱)

تنها علاج این روح یــأس و بدبینی به آینــده که او را تا سرحــد هلاکت و پستی می‌تواند ببرد، توبه است. (۱)

۱– المیزان، ج: ۸، ص: ۶۸.

(۱۶۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

فصل دوم :انواع توبه

توبه واقعی و توبه قلابی

«اِنَّمَــاالتَّــوْبَــةُ عَلَى‌اللّـهِ لِلَّذيــنَ يَعْمَلُــونَ السُّــوآءَ بِجَهــالَــةٍ ثُـــمَّ ...»
«پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجــام می‌دهنـد، سپس ...» (۱۷ و ۱۸ / نساء)
(۱۶۳)

این توهم که «تشریع توبه خلق را تشویق به معصیت می‌کند، زیرا انسان وقتی دانست که با ارتکاب هر عملی توبه‌اش قبول می‌شود، حس جرأت بر گناه در وی تشدید می‌شود، به این قصد که پس از هر گناهی توبه‌ای می‌کنم.»
این توهم باطلی است، زیرا توبه ـ علاوه بر آن‌که تشرف کرامت متوقف بر بخشایش واقعــی خداست ـ خود برای نگاهــداری روح امیــدواری و حســن تأثیــر آن می‌باشد.
توبه کنده شدن از معصیت است. کسی که گناهی را مرتکب شود به این قصد که پس از آن توبه می‌کنم، باید بفهمد که این‌گونه توبه در حقیقت توبه نیست. این‌گونه توبه پشیمانی و کنـده شـدن از گنـاه نـدارد زیرا او قصـد توبه را با خود عمل و قبل و بعـد آن دارد، پشیمانی (یعنی توبه) قبل از عمل معنی ندارد، بلکه در این‌جا توبه و اصل فعل مجموعا یک عمل هسـتند که عبارتند از مکر و حیله که بدان خدای تعالی را می‌خواهند
(۱۶۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
بفریبند ـ «...وَ لا يَحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ اِلاّ بِاَهْلِهِ...» (۴۳ / فاطر). (۱)

مقدمه توبه، شناخت بدی‌ها

معصیــت ـ آن نقطه تاریـک زنـدگی انسـان ـ در حیـات وی اثر بـدی می‌گـذارد و انسـان از ایــن کــردار بــد برنمی‌گــردد مگــر وقتــی که بــه بــدی آن پــی ببــرد، و ایــن نیز با پشیمانــی همــراه است.
پشیمانی عبـارت است از یک تأثیر باطنی از کار بـد، و برای اسـتقرار پشـیمانی بایستی به کارهای نیکو و صالـح دست زد که با آن کارهای بد منافی بوده و خود علامت توبه و رجوع از آن کارها باشد.
۱- المیزان، ج: ۸، ص: ۶۸.
مقدمه توبه، شناخت بدی‌ها (۱۶۵)
همه چیزهائی که از آداب توبه است مثل پشیمانی، استغفار، کار نیک، ریشه کنی گناه و... که در اخبار وارد شده و در کتب اخلاق متعرض آن شده‌اند، همه به همین یک نکته برمی‌گردد. (۱)

توبه‌های مشکل

توبه یعنی (برگشت با اختیار) از کار بد به اطاعت خدا و بندگی وی، و این در موقعی
۱- المیزان، ج: ۸، ص: ۶۹.
(۱۶۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
صحیح است که انسان در حال اختیار باشد یعنی در زندگانی دنیا، اما آن‌جا که بنده هیــچ‌گونــه اختیــاری در انتخــاب راه صــلاح و طلاح یا سعادت و شقاوت ندارد، جای توبه نیست.

یا توبه‌ای که مربوط به حقوق مردم باشد، زیرا توبه، در مورد آن‌چه که متعلق به حقوق خدای تعالی است، بود. اما در حقوق مردم که فقط رضایت خود صاحبان حقوق شرط است، توبه بی‌ثمر است، چون خداوند نیز برای حقوقی که در اموال و اعراض و نفوسشان برای آنان قرار داده، احترام قائل است و تعدی به هریک از آن‌ها را ظلم و عدوان شمرده و حاشا که وی روا بدارد بدون گناهی چیزی از آن‌ها را از ایشان بگیرند، یا خود ظلمی بکند که دیگران را نهی فرموده است.

تنها اسلام پذیرفتن ـ یعنی توبه از شرک ـ است که تمام گناهان پیشین را

توبه‌های مشکل (۱۶۷)

محو می‌کند. آیات مطلقی که راجع به بخشش همه گناهان است بر این حمل شده: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا... اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعا...» (۵۳ تا ۶۱ / زمر)

از همین باب است توبه کسی که آئین زشتی بنیان گذارده، یا مردمان را از راه حق و حقیقت گمراه ساخته است. در روایت دارد که بر گردن چنین کسی گناه همه کسانی است که گمراه شده‌اند و عمل به آن آئین نموده‌اند، زیرا حقیقت توبه و رجوع در امثال این موارد محقق نمی‌شود، چون با این گناه خشت کجی نهاده که آثارش جاوید است و خودش هم نمی‌تواند آثار آن را، مانند گناهانی فقط بین خود و خدای خود بود، زایل کند.(۱)

۱- المیـــزان، ج: ۸، ص: ۶۹.

(۱۶۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

توبه، و تبدیل بدی‌ها به نیکی‌ها

توبه اگرچه گناهان گذشته را پاک می‌سازد بلکه به ظاهر آیه مبارکه ـ «اِلّا مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُاللّهُ سَیِّاتِهِمْ حَسَناتٍ...» (۷۰ / فرقان) ـ خود توبه، یا به ضمیمه ایمان و عمل صالح، موجب تبدیل سیئات به حسنات می‌گردد، لکن خودداری از گناه به مراتب بهتر است از گناه کردن و توبه کردن.

خدای تعالی در قرآن کریم روشن ساخته که معصیت به هرشکل که باشد از وساوس شیطان سرچشمه گرفته، و سپس درباره مخلصین و کسانی که از لغزش گناه

توبه، و تبدیل بدی‌ها به نیکی‌ها (۱۶۹)

برکنار مانده‌اند، به حدی تعریف فرموده که نظیر آن در هیچ موردی سابقه ندارد.

این گروه در بندگی به مقامی مشرف شده‌اند و اختصاص یافته‌اند که هیچ‌یک از صالحین و نیکوکاران به توبه، در آن مقام شرکت ندارند. (۱)

مراحل توبه

انسان ذاتا فقیر به خداوند است و از خود خیر و سعادتی ندارد، لذا در بازگشت به خدا هم به عنایت خدای خود محتاج است. هم در توفیق برای توبه، یاوری می‌خواهد و هم در قبول توبه و شمول غفران و پاک شدن از کثافات.

۱- المیزان، ج: ۸، ص: ۷۰.

(۱۷۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

توبه متعدد خداوند تعالی، نسبت به موقعیت توبه بنده، تعدد پیدا می‌کند، وگرنه توبه خداوند یکی است، و آن همان برگشت لطف پروردگاری است به سوی بنده گنهکار، غایت، توبه بنده در لابلای این توبه واقع شده، و گاهی نیز بدون شروع توبه بندگان شروع

می گردد.

قبول شفاعت در حـق بنـده گناهکـار هم در روز قیامـت از مصادیـق توبه است.

قرب و بُعد نیز دو امر نسبی است. ممکن است در مرحله قرب، بعد هم باشد، نسبت به مراحل بالاتر، و نسبت به رجوع بعضی از بندگان صالح از مرحله‌ای به مرحله برتر نیـز توبه صادق است.

توبه خداونـد تعالی برای بنـدگانش عبارت است از ارسال رحمت واسعه برای بخشایش گناهان آن‌ها و زدودن تاریکی دلشان از شرک یا غیر آن، و توبه بندگان به

مراحل توبه (۱۷۱)

سوی خدا عبارت است از بازگشت آنان از گناه برای آمرزش گناهان و زدودن معاصی و ضمنا معلوم می‌شود که از وظایف یک دعوت حق و حقیقی آن است که مانند توجه به اصل شرک، به معاصی هم توجه داشته باشد و مردم را به توبه به معنی وسیع کلمه شامل توبه از شرک و غیر آن سوق دهد.

توبه خدائی، چه قبل از توبه بنده، و چه بعد از آن، مثل سایر نعمت‌های خداوندی که به مردمان بدون اجبار و الزام اعطاء می‌شود، یک نوع عنایت و لطف است. معنی وجوب قبول‌توبه بر خداوند هم وجوب‌عقلی نیست، بلکه‌از این‌باب است که امثال این آیات دلالت دارند: «...قابِلِ التَّوْبِ...» (۳ / مؤمن) و «...تُوبُوا اِلَی اللّهِ جَمیعا اَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ» (۳۱ / نور) «...فَاُولآئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِمْ...» (۱۷ / نساء)، و آیات دیگری که متضمن توصیف خداوند به قبول توبه بندگان و سوق آنان به سوی توبه و استغفار، و مشتمل بر

(۱۷۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

وعده قبولی و التزام به پذیرش می‌باشد ـ «...اِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمیعادَ» (۳۱ / رعد)

خدای تعالی مجبور به قبول توبه نیست، می‌تواند توبه یکی را بپذیرد و یکی را رد کند. (۱)

پشیمانی و توبه

«لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرینَ وَ الْاَنْصارِ...»

«خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و (همچنین) مهاجران و انصار...»

۱– المیزان، ج: ۸، ص: ۶۳.

پشیمانی و توبه (۱۷۳)

(۱۱۷ و ۱۱۸ / توبه)

این آیه گذشت خدا را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مهاجرین و انصار و سه تن متخلف را بیان می کند.

خداوند قسم می‌خورد به این‌که به رحمت خود به‌سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مهاجرین و انصار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت. اما بازگشتش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برنداشتند. مقصود از ساعت عسرت همان ایامی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی جنگ تبوک حرکت می کرد، و مهاجرین و انصار، نخست دل بعضی از ایشان دچار کمی لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله آن لغزش را نگرفته و به هوای نفسش گوش

(۱۷۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

نداده و حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رئوف و مهربان است.

و اما بازگشت از آن سه نفر، (که از رسول خدا تخلف کرده و با آن جناب به جنگ نرفتند در بازگشت از جنگ حضرت با آنان

حرف نزد)، بدین قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید، و زمین با همه گشادی‌اش برایشان تنگ گرفت، و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف نمی‌زند و سلام و علیک نمی‌کند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی‌زنند، و خلاصه یک نفر انسان که با وی انس بگیرند وجود ندارد، و هرکه هست مأمور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او دیگر پناهگاهی نیست، و چون توبه کردند خدا نیز از ایشان درگذشت، و به رحمت خود به ایشان بازگشت فرمود تا ایشان توبه کنند، و او قبول فرماید.

«تواب» یعنی بسیار به بندگانش بازگشت می‌کند، تا به ایشان ترحم نموده، و برای

پشیمانی و توبه (۱۷۵)

توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیق‌شان دهد، و آن‌گاه توبه‌شان را بپذیرد، او نسبت به مؤمنین رحیم و مهربان است.

مقصود از توبه بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صرف بازگشت خدا به سوی اوست به رحمت خودش، و مقصود از بازگشت نمودن به رحمت، بازگشت به امت اوست به رحمت، پس در حقیقت توبه بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله توبه بر امت اوست و او واسطه در نازل شدن رحمت خدا و خیرات و برکات به‌سوی امت است.

توبه عبد همیشه در میان دو توبه از خدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به اینکه توفیق و هدایتش ارزانی دهد، و بدین‌وسیله بنده موفق به استغفار که توبه اوست بگردد، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به این‌که گناهان او را بیامرزد و این توبه دوم خدای تعالی است. (۱)

(۱۷۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

توبه نصوح، خالص و بی‌بازگشت

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا...»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! توبه کنید توبه خالصی...» (۸ / تحریم)

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به سوی خدا توبه برید، توبه‌ای خالص شاید پروردگارتان گناهان شما را بپوشاند و در جنّاتی داخلتان کند که نهرها از زیر

۱- المیزان، ج: ۱۸، ص: ۳۴۲.

توبه نصوح، خالص و بی‌بازگشت (۱۷۷)

درختانش روان است... .

کلمه «نَصُوح» به معنای جستجو از بهترین عمل و بهترین گفتاری است که صاحبش را بهتر و بیشتر سود بخشد.

توبه نصوح می‌تواند عبارت باشد از توبه‌ای که صاحبش را از برگشتن به طرف گناه بازبدارد و یا توبه‌ای که بنده را برای رجوع از گناه خالص سازد، و در نتیجه دیگر به‌آن عملی که از آن توبه کرده برنگردد. (۱)

جهالت و تأثیر آن در توبه و آمرزش

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: ۳۲۰.

(۱۷۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ لِلَّذینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اَصْلَحُوا...»

«اما پروردگارت نسبت به آن‌ها که از روی جهل اعمال بد انجام داده‌اند سپس توبه کردند و در مقام جبران

برآمدنـد،...» (۱۱۹ / نحل)

خـدا نسبت به کسانی که از روی جهالت عمل بد می‌کنند و سپس توبه نموده و خود را اصـلاح می‌کنند تا آن‌جا که توبه‌شان پای برجـاست خـدا نسبت به آنان آمرزگار و رحیم است. البته شـمول مغفرت و رحمت تنها از آثار توبه است، نه توبه و اصـلاح، و اگر توبه را مقیـد به اصـلاح کرد برای این بود که توبه‌شان معلوم شود و هویـدا گردد که راستی توبه کرده‌انـد و جـدا از راه خطا و گناه برگشته‌اند و توبه‌شان صرف صورت و خالی از معنا نبوده است.

«...اِنَّ رَبَّـکَ مِـنْ بَعْدِهـا لَغَفُـورٌ رَحیـمٌ»

جهالت و تأثیر آن در توبه و آمرزش (۱۷۹)

«...مغفرت و رحمت همواره بعد از توبه است.»

بایـد دانست «جهالت» در اصل در مقابل «علم» بوده، لکن برای آن کسـی که تکلیف بر او صـحیح باشد و علم دارد ولی واقع به‌طور کامـل برایش مکشوف نیست نیز جاهـل می‌گوینـد، ماننـد کسـی که مرتکب محرمات می‌شود، با این‌که می‌دانـد حرام است، ولکن هـواهـای نفسـانی بر او غلبه نمـوده به معصـیت وادارش می‌کنـد و نمی‌گـذارد که در حقیقت به این مخـالفـت و عصـیان و عواقب وخیـم آن بیندیشــد، به‌طـوری که اگر به‌طور کامـل بصـیرت می‌یـافـت و اجـازه‌اش می‌داد هرگــز مرتکب آن‌هـا نمی‌شـد، چنین کسی را هم جاهل می‌گویند، با این‌که علم به حـرام بودن آن کارهـا دارد، ولکن حقیقت امـر برایش پنهـان است.

مراد به جهالت در آیه فوق نیز به همین معناست. چه اگر به معنای «نادانی» بود و

(۱۸۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

آن عمـل سوء که در آیه آمـده حکمش و یـا موضـوعـش برای آنـان مجهـول بود، دیگر ارتکـاب آن‌ها معصـیت نمی‌شـد تا محتـاج به توبه و آمرزش و رحمت باشد. (۱)

موارد عدم قبول توبه

مقصود از عبارت و جمله «بِجَهالَهٔ» «ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریبٍ»، اول آن است که عمل زشت از روی عناد با خـدا نباشد. دوم آن‌که انسان نباید توبه و رجوع را از روی تنبلی و مسامحه کاری و سهل‌انگاری تا دم واپسین عقب بیندازد. چون اختیار بشر در هنگام

۱- المیزان، ج: ۲۴، ص: ۳۰۴.

موارد عدم قبول توبه (۱۸۱)

زندگی دنیوی است و پس از طلوع طلیعه‌های مرگ، اختیاری در انسان نیست که طاعت کند یا معصیت.

خداونـد تعالـی توبه گناهکـاری را قبول می‌کند که گناه را به قصد تکبر در مقابل خـدا نکـرده باشــد، تا روح بندگی او نمرده، و ضمنـا مسامحه در توبـه هم ننمـوده باشـد تا به حـدی کـه به مـرگ، آن فرصـت هم از دسـت او رفتـه باشــد.

اما جمله «بِجَهالَهٔ» جهل و نادانی مقابل علم است. جهل در مقوله اعمال و رفتار بشـر، کاری است که از روی هوای نفس و شهوت و غضب انجـام گرفته باشـد بـدون آن‌که با حق عناد بورزد. خصوصـیت این کارها آن است که وقتی اخگر شـهوت و غضب فروکش کرد انسان از جهالت روگردان و متوجه گردیده و آثار پشیمانی در او ظاهر می‌شود.

به خلاف موقعی که کاری را از روی عناد و لج به جا آورد، در آن‌جا چون سبب کار

(۱۸۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

انجام شده طغیان هیچ‌یک از نیروها نبوده، یا هیچ‌یک از عواطف و امیال نفسانی سرکشـی ننموده، بلکه فقط خبث ذات و بدسـگالی و پستی باعث آن گردیـده، به زوال هیـچ‌یک از قوا و امیال نیز از بین نمی‌رود و مـدت‌ها در وجود شـخص زنـدگانی می‌کنـد بدون

آن‌که صاحب آن ذرّه‌ای پشیمان شود.

البتـه هر معانـد و لجوجـی وقتی به جزای کردار زشـت خود برسـد نـادم می‌شـود ولی این نـدامـت به حسب حقیقت و بازیابی فطرت نیست بلکه حیله‌ای نفسانی است برای گریـز از نتیجـه عمـل.

این آیه متعرض حـال کـافر و مؤمن هر دو شـده است، بنابراین، جمله «یَعْمَلُونَ السُّوآءَ» اعم از حال مؤمن و کافر است، یعنی کافر نیز مثل مؤمن فاسق جزء کسانی است که عمـل زشتی را از روی نادانـی به‌جا آورد، و در کفر یا معصیت عنادی نداشته باشد.

موارد عدم قبول توبه (۱۸۳)

«..وَ لَاالَّذینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفّارٌ...» (۱۸ / نساء) این‌هم یکی از مصادیق عدم قبول توبه و در مورد کسانی است که دوران متمادی در کفر بسر برده تـا مرگشـان فرا رسـیده، خداونـد توبه آن‌ها را نیز نمی‌پـذیرد و شـفاعت در حق آن‌ها منتفی است. ولی خداونـد توبه گناهکـار مؤمن وقتی بـدون مسامحه‌ای در توبه و بـدون اسـتکبار بمیرد، قبول می‌کنـد هرچنـد برگشت اختیاری بنـده، موضوعش با مرگ از بیـن رفته باشـد، ولی تـوبه از خـدا به معنی برگشت خـدا به مغفرت و رحمت است، ممکن است بعـد از مرگ هم به سـبب شفاعت شفیعان روزجزا، تحقق یابد. (۱)

اصرار در گناه: تغییر روح بندگی

۱- المیـــــــزان، ج: ۸، ص: ۵۷.

(۱۸۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

«وَ الَّذینَ اذا فَعَلُـوا فاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ... وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا...»

«و آن‌ها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند...، و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند... .» (۱۳۵ / آل‌عمران)

آیه فوق «اسـتغفار و توبه» را به اصـرار نداشـتن بر گناه مقیـد کرده است، چه آن‌که اصـرار بر گناه و تکرار آن حالتی در روح انسان پدید می‌آورد که با آن حالت، دیگر یاد خدا هم مفید فایده‌ای نخواهد بود، و آن حالت عبارت است از سـبک شمردن اوامر الهی و بی‌پـروا بودن در هتـک حرمت او، و خـود را در پیشگـاه مقدسـش بـزرگ شمردن.

بدیهی‌است با پدیدآمدن این‌حالت در انسان، دیگر روح‌بندگی باقی‌نمانده و در نتیجه

اصرار در گناه: تغییر روح بندگی (۱۸۵)

یـاد خـدا هم دارای اثر و نتیجه‌ای نمی‌توانـد داشته باشـد. این جریان در صورتی است که تکرار گناه و اصـرار بر آن از روی علم و عمد بوده باشد ـ «...وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» (۷۵ / بقره).

مراد از ظلم در آیه، گناهان کبیره و صغیره است. اصرار بر گناه اعم از این‌که صغیـره باشد یا کبیره، مولود سبک شمردن امر الهی و کوچک دانستـن مقام اوست. (۱)

نظام الهی حاکم بر عفو و مغفرت

«... وَ لَقَدْ عَفا عَنْکُمْ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ»

«...و او شمـا را بخشیـد و خداونـد نسبت به مؤمنـان، فضـل و بخشـش دارد.

۱- المیـــــــزان، ج: ۷، ص: ۳۳.

(۱۸۶) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

(۱۵۲/آل‌عمران)

«عفو» عبارت از قصـدی است که برای به دست آوردن و میل به چیزی انجام گیرد. وقتـی که عفو به خداوند نسبـت داده می‌شود، گویـا خداوند قصد بنده خود را می‌کند و آن‌چـه را که از گناه نزد اوست می‌گیرد، و سپس او را بدون هر گناهـی وامی‌گذارد. «مغفرت» عبارت از ستر و پرده‌پوشـی است. در عالم اعتبار، مغفرت فرع بر عفو اسـت. چه آن‌که گناه قبلاً گرفته شده از بین می‌رود و در نتیجه مستور و پنهان می‌گردد و دیگر نه بر خـود گناهکار و نه بر دیگـران نمودار نمی‌باشد. قرآن می‌فرماید: «...وَ اعْفُ عَنّا وَ اغْفِرْ لَنا...» (۲۸۶ / بقره) یـا «وَ کانَ اللّـهُ عَفُـوّا غَفُـورا» (۹۹ / نساء).

عفو و مغفرت گرچه از نظر مفهوم مختلف بوده و در عالم اعتبار و ذهن یکی فرع بر

نظام الهی حاکم بر عفو و مغفرت (۱۸۷)

دیگری است ولی در عین حـال مصـداقا و در عـالم خـارج با یکـدیگر متحدنـد. معنای آن دو از معانی مختص به ذات الهی نبوده و اطلاقشان بر غیر خداوند هم از نظر معنائی که دارند صحیح است.

در آیه «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی‌الاْمْرِ» (۱۵۹ / آل‌عمران) خداونـد پیغمبر را امر می‌کنـد که از آنـان عفو نمایـد و معصیـت آنان را ندیـده گرفته و مورد سـرزنش و مؤاخـذه قرار ندهـد و نیز به جرم معصیت از آنان روی گردان نشود و علاوه برای آن‌هـا از خداوند طلـب مغفرت و پرده‌پوشی کند و بدیهـی است کـه خداونـد نیز در آن آثاری از گنـاه که برگشـت به او دارد از آنان می‌گذرد.

عفو و مغفرت از اموری است که شامل جمیع آثار چه تشریعی و چه تکوینی، چه دنیوی و چه اخروی می‌شود. خداونـد می‌فرمایـد: «وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ

(۱۸۸) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

اَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیر.» در این آیه، عفو شامل آثار دنیوی است.

آیـات بسیاری در قرآن دلالـت می‌کنـد بر این‌که قرب و منزلت پیـدا کردن نزد خـدا و متنعم شـدن به نعمت‌هـای بهشتی متوقف بر مغفرت قبلی اسـت و لازم است که قبلاً پلیـدی شرک و گناهـان با توبـه و امثال آن زدوده شـده باشد.

عفو و مغفرت از قبیل برطرف نمودن مانع و از بین بردن منافی مضاد است. خداوند سبحـان ایمان و خانه آخرت را حیـات، و آثار ایمـان و افعال اهل آخرت را نور شمرده است.

بنابـرایـن در حقیقـت، شـرک، مـرگ و گنـاهـان تـاریکـی مـی‌باشنـد.

و مغفرت، برطرف نمودن مرگ و تـاریکی است. این مغفرت که از بین برنـده مرگ و تـاریکی است ناچار به وسیله حیات و نوری است که حیات آن عبارت از ایمان و نور آن

نظام الهی حاکم بر عفو و مغفرت (۱۸۹)

عبارت از رحمت الهی است.

بنـابراین، کـافر، نـه دارای حیـات است و نه دارای نـور. مؤمنی که مـورد آمرزش و مغفرت قرار گرفته هم دارای حیـات است و هم دارای نور. مؤمن در صورتی که گناهکار باشـد زنـده‌ای است که نورش تمام و کامل نیست و تنها با مغفرت تمام و کامل می‌شود ـ «... رَبَّنا اَتْمِمْ لَنا نُورَنـا وَ اغْفِرْ لَنا...» (۸ / تحریم).

هرگاه عفو و مغفرت در امور تکوینی به خـدا نسبت داده شود، مصـداقش برطرف نمودن مانع است، بـدین ترتیب که عواملی ایجاد کند و موجباتی فراهم نماید تا در پرتو آن عوامل و موجبات خودبخود موانع از بین بروند.

هرگاه عفو و مغفرت در امور تشریعی به خـدا نسبت داده شود، مراد از آن برطرف نمودن عواملی است که مانع ارفاق و فضل الهی می‌باشند. معانی این دو کلمه در مورد

(۱۹۰) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

سعادت و شقاوت عبارت از برطرف نمودن موانع سعادت است. (۱)

نفی مغفرت خواهی برای مشرکین

«ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذینَ امَنُوآا اَنْیَسْتَغْفِرُوُا لِلْمُشْرِکینَ...»

«برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند...»(۱۱۳/توبه)

۱- المیـــزان، ج: ۷، ص: ۹۰.

نفی مغفرت خواهی برای مشرکین (۱۹۱)

مشرکین، دشمنان خدا و جهنمی هستند، و در نتیجه نباید برای آنان استغفار کرد.

استغفار برای مشرکین از این جهت جایز نیست که لغو است. و خضوع ایمان مانع اســت از این‌که بنــده خدا با ساحــت کبریــای او بــازی نمــوده، و کــاری لغـو بکند.

چون از یکی از دو صورت بیرون نیست. یا خداوند به خاطر تقصـیری که از بنده‌اش سـرزده با او دشمن و از او خشمگین است، و یا بنـده با خـدای تعالی دشـمن است. اگر فرضا خـدا با بنـده‌اش دشـمن باشـد، ولی بنـده‌اش با او دشـمن نیست، و بلکه اظهار تـذلل و خـواری کنـد، در ایـن صـورت جـای ایـن هست که به خـاطر سعه رحمت او آدمی برای آن بنـده طلب مغفرت کنـد، و از خـداوند بخواهد که به حال آن بنده‌اش ترحم کند، اما اگر بنده با خدا سـر دشـمنی دارد، چون مشـرکین معاند و خود را بالاتر از آن می‌داند که به درگاه خدا سر فرود آورد، در چنین صورتی عقل سلیم حکم می‌کند به اینکه شفاعت و یا

(۱۹۲) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

استغفار معنـا نـدارد، مگر بعـد از آن که آن بنـده عنـاد را کنـار گذاشـته، و به سوی خـدا توبه و بازگشت کنـد، و به لباس تـذلل و مسکنت درآید.

وگرنه چه معنا دارد که انسان برای کسی که اصلاً رحمت و مغفرت را قبول نداشته و زیربــار عبودیـت او نمــی‌رود استغفــار نموده و از خــدا بخواهد از او درگــذرد. این درخواســـت و شـفاعت اسـتهزاء به مقــام ربوبیت و بازی کردن با مقام عبودیت است که به حکم فطرت عملــی است ناپسنــد و غیرجائز.

این جائز نبودن را به حق نداشتن تعبیر کرد و فرمود:

«رسول اللّه و کسانی که ایمان آورده‌انـد بعـد از آن‌که با بیان خداونـدی دسـتگیرشان شد که مشـرکین دشـمنان خدایند و مخلد در آتشند دیگر حق ندارند برای آنان استغفـار کنند، هرچند از نزدیکانشان باشند.» (۱)

نفی مغفرت خواهی برای مشرکین (۱۹۳)

۱- المیزان، ج: ۱۸، ص: ۳۳۸.

(۱۹۴) تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الا‌عظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دستش رسیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».